

والدین جہد افشاں ہند سبیلنا

از فیوضات تائید سبحانی و تفضلات توفیق نیرانی کتاب تصانیف

امداد السلوک



حسب تدعی بولوی محمد بنی حسن تاجرت بکتوبہ ضلع سیتا

در ہندوستان دہلی در ہندوستان

هو الله

بسم الله الرحمن الرحيم

لا حول ولا قوۃ الا بالله العلی الاعظم احمد علی ما خصنا بالثناء السوانی و فی الفضل الائم و جلنا من انشر
الائم و ارسل الینا نبیا وحیداً موحیاً الانبیاء و اولادهم صلی اللہ علیہ و علی آلہ و اصحابہ و اتباعہ
و احبابہ و سلم اما بعد میگویہ فقیر خاکسار بجزیرہ نیکار و رشید احمد عفی عنہ اسد و اسد و اسد
ستند و کلام فی فصول چند است از ترجمہ رسالہ کمد کہ حسب ارشاد قدوسہ العارفین زبدۃ السالکین
قطب الوصلین حافظ محمد ضامن صاحب کتاب فی سلسلہ اسد تعالی بالافضل و التقدیر
ثبت افتادہ و محض پابند ترجمہ لفظی بنودہ بیشتر و در ترتیب فصول تم توضیح محلات و احیاء و تطویات
و حذف کمرات تغییرات مناسب دہ با مداد السلوک نام ہند و بنام نامی و رسم سامی افشار
المشاغفہ لا اعلام مرکز الخواص العوام منبع البرکات القدر سیرہ مظہر الفیوضات الضیہ
معدن المعارف الالہیہ مخزن الحقایق مجمع الدقایق سر ابرار اقارنہ قدوسہ اہل زمانہ
سلطان المعارفین ملک التارکین غوث الکاملین غیاث الطالبین الدی کی الشیخ
الافلام من مدائح الباقیہ و اعجز التوفیق شامکہ الکرام السیغیظہ لا ولونہ الاخرون و شیعہ
و مجید الفخر و الغلظون من تلامذہ مرشدی تمتدی سیرہ یری و عدی لانی و متقی سیدی شعی الشیخ الی
الہ شہرہ باد و اللہ العارف فی کتاب فی سلسلہ اسد تعالی بالارشاد و العداۃ و ازال ہدایت المظہرۃ

والدیز جاہد افشاں ہند سبیلنا

از فیوضات تائید سبحانی و تفصیلات توفیق نیروانی کتابت بکرا

امداد السلوک



حسب تدعای مولوی محمد مجتبیٰ حسنا تاجرت بکرا

در بدر دخیال سبیلنا

هو الله

بسم الله الرحمن الرحيم

لا حول ولا قوة الا بالله العلی اعظم الحمد علی ما خصنا بالنعماء السوانی وفضل الائم و جعلنا من اشر الامم و ارسل الینا نبیا وحیداً مرفحاً الانبیاء و اولادهم صلی الله علیهم و علی آله و اصحابه و اتباعه و احبابه و سلم اما بعد میگویہ فقیر خاکسار بختیروز بکار رشید احمد عفی عنہ و اوصل الی مستمندان کما ین فصول چند است از ترجمہ رسالہ کیہ کہ حسب ارشاد قدوسہ العارفین زبیرہ سالتکلمین قطب الروصلین حافظ محمد ضامن صاحب مخاوی سلمہ اللہ تعالی بالافضل و التقدیر ثبت افتادہ و محض پابند ترجمہ لفظی نبودہ بیشتر در ترتیب فصول توضیح محلات و احیاء زکویات و حذف کمرات تغیرات مناسب داده بامداد السلوک نام منادہ و بنام نامی و رسم سامی افشار المشائخ و اعلام مرکز الخواص العوام مذبح البرکات القدر سبیه مظهر الفیوضات القدریہ معدن المعارف الالطیہ مخزن الحقایق مجمع الدقایق سر ابرار اقاربه قدوس اهل زمانہ سلطان المعارفین ملاک التارکین غوث الکاملین غیاث الطالبین الدیوانی کل الشیخ الاقلام من مدائح الباقیہ و اعجز التوفیق شامکہ الکریم السیغیظہ لکون الاخرون و شیخ و حیدر الفخر و الغافلون من تدارک مرشدی تمتدی سبیلہ برمی و عدی لانی و متقی سیدی شعیب الشیر علی و المشر باد و الله العارفی مخاوی سلمہ اللہ تعالی بالارشاد و الهدایہ و ازال بذات المظهر

و خورشید بود و انوار مشاہد و کمال آتش تابان بود و منور طلب او مشرق صدرش گردید و
 باشد و از دنیا و اهل او بخلوت گریخته سیراب بحر جلال شده باشد و از جمیع علل و قیود مطلق
 بوده و بقام احسان رسیده و لبان حال گفته باشد که محبوبی را که نمی بینم قابل عبادت نمی بینم
 چنانچه عیال میانی ارغلی رضی الله عنه پرسید که اے علی آیا رب خود را می بینی فرمود که ربی
 که او را نمی بینم و من را نمی بینم و عیال گفت که چگونه می بینی فرمود که اے علی در آستان ظاهر
 نمی بینم بلکه دیده قلب بصیرتی و ایمان می بینم و هم آن شیخ بعد مجاہدات و ریاضات
 از محنت ظاہری برآمده و راحت وصال رسیده و از تعلقی مشقت گذشته و حالات شایسته
 باشد و بانی فضل خاص حظار راحت را بوده و دوست گاه لاسکان منجیات خرب مانوس بوده
 و باب مشاہدات بروی کشوده باشد و دوائی دور و دور خود یافته و ظرف سینہ خود پر شده
 و کلمات حکمت از دوسر زده باشند و قلوب غلاب با و نائل بوده باشند و ظاهر و ظاهر
 و باطن در خلا مشاہدہ مستغرق گردیده باشند و بخلوت او را خلوت میسر آمده باشد و مخلوب الحال
 نه شده و شیطانیات گفته باشد و ابفر است خود است و ادوات و دیگران را دانسته و مقام او را
 کسی نشاخته باشد پس دوست محال میشتخت چرا که طریق مجبین و حال مقررین بسبب اعمال ابرار
 صالحین باد و عطا شد و گاه این شیخ را خلیفه یا ستمند که علم او در ایشان منتقل شود و بواسطه ایشان
 در طریق او برکت مانده و این جلد و همچنین قلوب او و زین شیخ نمودار بود و این علاقه قبول کردن
 بدن او است اعمال اشل قبول قلوب او و این باعث کمال محبت خاصه است که حق تعالی او را
 شرفی صغریا بدو و اهل خود بعد از قتل تمام اذ غیا رسیدند و خود حق تعالی فرمود که جلد با مثل
 قلبها نرم می شوند و این حال محبوبین است چنانچه فرمود که حق تعالی احسن حدیث کتاب
 متشابه بکر نازل فرمود که بر جلد اے خدا ترسان ما و موسی می خیزند و باز جلود و قلوب
 ایشان نرم می شوند و آرام می گیرند و ذکر خدا امتیالی و هم بمانی که شیخ را حاوی جمیع علوم بودن
 شرط نیست بلکه بقدر فراخی و شوق و تامل عبادات و انواع محرمات و مجذورات و بقدر تمیز
 در جائز و ناجایز است و در طریق او واجب است که جلیصا لجات امر ارض ساکنین طریقه
 و طریقه مجاہدہ و ریاضت را که هر کس حسب استعداد و ادلایق بود بدانند و انشمن باید بود که مزاجها

و کمال آتش تابان بود و منور طلب او مشرق صدرش گردید و باشد و از دنیا و اهل او بخلوت گریخته سیراب بحر جلال شده باشد و از جمیع علل و قیود مطلق بوده و بقام احسان رسیده و لبان حال گفته باشد که محبوبی را که نمی بینم قابل عبادت نمی بینم چنانچه عیال میانی ارغلی رضی الله عنه پرسید که اے علی آیا رب خود را می بینی فرمود که ربی که او را نمی بینم و من را نمی بینم و عیال گفت که چگونه می بینی فرمود که اے علی در آستان ظاهر نمی بینم بلکه دیده قلب بصیرتی و ایمان می بینم و هم آن شیخ بعد مجاہدات و ریاضات از محنت ظاہری برآمده و راحت وصال رسیده و از تعلقی مشقت گذشته و حالات شایسته باشد و بانی فضل خاص حظار راحت را بوده و دوست گاه لاسکان منجیات خرب مانوس بوده و کلمات حکمت از دوسر زده باشند و قلوب غلاب با و نائل بوده باشند و ظاهر و ظاهر و باطن در خلا مشاہدہ مستغرق گردیده باشند و بخلوت او را خلوت میسر آمده باشد و مخلوب الحال نه شده و شیطانیات گفته باشد و ابفر است خود است و ادوات و دیگران را دانسته و مقام او را کسی نشاخته باشد پس دوست محال میشتخت چرا که طریق مجبین و حال مقررین بسبب اعمال ابرار صالحین باد و عطا شد و گاه این شیخ را خلیفه یا ستمند که علم او در ایشان منتقل شود و بواسطه ایشان در طریق او برکت مانده و این جلد و همچنین قلوب او و زین شیخ نمودار بود و این علاقه قبول کردن بدن او است اعمال اشل قبول قلوب او و این باعث کمال محبت خاصه است که حق تعالی او را شرفی صغریا بدو و اهل خود بعد از قتل تمام اذ غیا رسیدند و خود حق تعالی فرمود که جلد با مثل قلبها نرم می شوند و این حال محبوبین است چنانچه فرمود که حق تعالی احسن حدیث کتاب متشابه بکر نازل فرمود که بر جلد اے خدا ترسان ما و موسی می خیزند و باز جلود و قلوب ایشان نرم می شوند و آرام می گیرند و ذکر خدا امتیالی و هم بمانی که شیخ را حاوی جمیع علوم بودن شرط نیست بلکه بقدر فراخی و شوق و تامل عبادات و انواع محرمات و مجذورات و بقدر تمیز در جائز و ناجایز است و در طریق او واجب است که جلیصا لجات امر ارض ساکنین طریقه و طریقه مجاہدہ و ریاضت را که هر کس حسب استعداد و ادلایق بود بدانند و انشمن باید بود که مزاجها

مردان و اوصاف و انتم آسمان را در یاد و لجام و محارفات که در طریق الی الله تعالی مریاں باو
 محتاج می شوند چهارم داشته باشد و در حقیقت و مقامات و منازل و ملکوتیات و ملکوتیات
 و فواید و منور را دانستن و از مکار شقاوت و مشائبات و حائیات گذشته بقا و بقا بقا
 پیوستن و جامع معرفت و کبریا و وحدانیت و فروغ را بدون ضرورت با بدنه تربیت سالکین و ارشاد
 طالبین تواند و سزا می آید چنانچه حق تعالی فرماید که بگوئید محمد صلی الله علیه و سلم که این
 راه نیست که شمار اطراف خدا تعالی باوصف بصیرت و مشاہدہ و رویت قلبی و تصدیق ایمانی خود
 طلبیسم و همچنان اتباع من با بصیرت و مشاہدہ می طلبند و هم شرط شیخ است که کریم و حیم
 و صابر و عظیم بود و سخت روزش مزاج تلخ کلام کج خلق و نه که چکر و سیرانی دنیا پرست و نه
 طالب بیت و جاهد و نه طالب کثرت مریاں و نه مخلوب الحال شیطانیات گویاں و هم باید که
 بر مریاں پیوسته صلی الله علیه و سلم بر اصحاب خود رضی الله تعالی عنهم تفتیق بود چنانچه حق تعالی
 فرماید که البشیر رسول شما از قوم شماست که هر چه بر شما سخت است بروی هم دشوار است و
 او بر شما بریس است و هر آن رحم کننده هست و چون شیخ باین صفات موصوف و مشفق باشد
 نبوی بر خلیفه رسول قبول صلی الله علیه و سلم در باب تربیت مریاں باشد و چنانکه
 حق تعالی از حال موسی و خضر علیهما السلام حکایت فرمود که موسی هر اهی خضر خواست تا
 از خضر رشود و ایت آموز و خضر گفت که تو بامن صبر کن تا من صبر کنی تا تمام قصص چنان مریاں را اقبال علی
 شیخ و ترک اعتراض بر آن و ادب و انشال امر او فرض باشد و هیچ امر اخراج نشاید و الله
 تعالی اعلم **فصل** در صواب و اشتیاق سلوک الی الله بود و اول او را شیخ موصوف الصفات
 طلب باید کرد و آنرا که مناسب حال مریه تلقین فرماید و حسب امر آن شیخ بران ذکر و زیادت
 نماید همه که حرارت ذکر و جود او را در گیر و در سزاوارت و تقنیات و دیگر اهل حق و تشبه و تقوی گردد
 و بفضل الله تعالی شوقی شود پس بر اے مبتدی لایق است که اسم الا ذکر که لفظی و اشبات است
 حقیقی یا جبر ابر چنانچه او تلقین فرموده باشد و دوست کند باین طوری که با آنکه جلالت او را شوق و مشه
 نفعی کند و بوالله ذات پاک حق تعالی که عدم او محال است ثابت نماید و بوقت الا ذکر شیخ را
 بدل آورد و روح او را در خود یا خود را در او را نشان دهد و ذکر و عظمت چنانکه بر ظاهر شود و در

و کمال آتش تابان بود و منور طلب او مشرق صدرش گردید و باشد و از دنیا و اهل او بخلوت گریخته سیراب بحر جلال شده باشد و از جمیع علل و قیود مطلق بوده و بقام احسان رسیده و لبان حال گفته باشد که محبوبی را که نمی بینم قابل عبادت نمی بینم چنانچه عیال میانی ارغلی رضی الله عنه پرسید که اے علی آیا رب خود را می بینی فرمود که ربی که او را نمی بینم و من را نمی بینم و عیال گفت که چگونه می بینی فرمود که اے علی در آستان ظاهر نمی بینم بلکه دیده قلب بصیرتی و ایمان می بینم و هم آن شیخ بعد مجاہدات و ریاضات از محنت ظاہری برآمده و راحت وصال رسیده و از تعلقی مشقت گذشته و حالات شایسته باشد و بانی فضل خاص حظار راحت را بوده و دوست گاه لاسکان منجیات خرب مانوس بوده و کلمات حکمت از دوسر زده باشند و قلوب غلاب با و نائل بوده باشند و ظاهر و ظاهر و باطن در خلا مشاہدہ مستغرق گردیده باشند و بخلوت او را خلوت میسر آمده باشد و مخلوب الحال نه شده و شیطانیات گفته باشد و ابفر است خود است و ادوات و دیگران را دانسته و مقام او را کسی نشاخته باشد پس دوست محال میشتخت چرا که طریق مجبین و حال مقررین بسبب اعمال ابرار صالحین باد و عطا شد و گاه این شیخ را خلیفه یا ستمند که علم او در ایشان منتقل شود و بواسطه ایشان در طریق او برکت مانده و این جلد و همچنین قلوب او و زین شیخ نمودار بود و این علاقه قبول کردن بدن او است اعمال اشل قبول قلوب او و این باعث کمال محبت خاصه است که حق تعالی او را شرفی صغریا بدو و اهل خود بعد از قتل تمام اذ غیا رسیدند و خود حق تعالی فرمود که جلد با مثل قلبها نرم می شوند و این حال محبوبین است چنانچه فرمود که حق تعالی احسن حدیث کتاب متشابه بکر نازل فرمود که بر جلد اے خدا ترسان ما و موسی می خیزند و باز جلود و قلوب ایشان نرم می شوند و آرام می گیرند و ذکر خدا امتیالی و هم بمانی که شیخ را حاوی جمیع علوم بودن شرط نیست بلکه بقدر فراخی و شوق و تامل عبادات و انواع محرمات و مجذورات و بقدر تمیز در جائز و ناجایز است و در طریق او واجب است که جلیصا لجات امر ارض ساکنین طریقه و طریقه مجاہدہ و ریاضت را که هر کس حسب استعداد و ادلایق بود بدانند و انشمن باید بود که مزاجها

نموده ذکر است که اول ذکر زبانی بود بعد آن ذکر قلبی و بعد آن غلبه ذکر و بعد آن تجوید ذکر و ذکر
در مذکور باشد و این نتیجه عمل صلح و اتباع سنت است و نهایت ملوک هم همین است
که بسبب صحت بدایت نصیب گردد و و شرایط تصحیح بر طریق امام جنید رحمه الله علیه که
اگر با لطف است بر آن حصول مقصود و پشت اندوخته طهارت و دوام صوم و دوام
سکوت و دوام خلوت و دوام ذکر باشد و دوام نفعی خواهد بود و دوام رباط قلب با شیخ و استغفار و
علوم و اوقات از دنیا آنکه قدرت خور و بر تصرف او فنا کند و دوام ترک اعتراض و خدایت
در هر حال ضرر رسد یا نفع تا آنکه سوال جنت و پناه از آتش ترک کند و همه این موقوف بر توفیق
آلیمی است که هر که را توفیق رفیق شاد بخشد و امید اندوخته کند که با هم ضروریات خداست
سنت پس محبت این مطلوب حق را سرخ نموده از مخلوق روگرداند و بخلق متوجه می شود و
تجدد و جواهرت را گدازد و طالب قرب و دو سال میگردد و او را کس مستی باز ماند و مشتاق و
و مجاهد و اختیار می کند سهیل تشریف جلاله تعالی فرمود که حجت تاقیاست فرض
خواهد ماند از اجل لبو کس علم و از غفلت طرف ذکر و از گناه جانب طاعت و از اصرار بر
توبه و این شرایط را در پشت فصل مفصل میگردد تعالی و عونه **فصل** شرط اول و دوم
و وضو است تا آنکه یک ساعت هم بوضو نماند اگر آب نیاید تا هم رسیدن آب تیمم کند چنانچه
حضرت صلی الله علیه و سلم فرماید که استقامت و رزید و کامل نشوید و بدایید که بهترین عمل
شما نماز است و محافظه وضو بجز نمون کسی نمیکند و هم فرمود که وضو صلاح مؤمن است و
هم فرمود که وضو بر جنون و بر نور است و امام غزالی رحمه الله علیه در احیاء العلوم روایت
کرد که حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود بنار دین بر پاکی است و هم فرمود که کلید نماز طهارت
است و فرمود که طهارت نصف ایمان است و حق تعالی فرماید که در سجده بوی مردمانند که طهارت
را هم خوب دارند و حق تعالی پاکان را دوست میدارد و پس باید که بهر حال و در خوردن و آشامیدن
و خفتن و گفتن و غیره با طهارت نماند تا که برکت طهارت ظاهر شود طهارت باطنی حاصل شود
و عینه اصلاح و سالم گردد و در حضرت منزه بجز صاحب قلب سلیم را که از جمله کدر است
سالم بود با نیت و هر کلام خود را موافق شریعت پاک ذکر و برگزین باطن او با وجوب طهارت قابل

در بیان این
نوعی است
در صورت

نگر و کلام عنوان باطن است و اگر طهارت مداومت و از قریب است که انوار ربانی در
عکس اندازد و عکس آن انوار در خیاله او افتد و چشم دل و زبان یکی چنین مشاهده کند که هرگز
قبل ازین نصیب خود نداشت انشا الله تعالی **فصل** شرط دوم آن است که هر روز
روزه دارد و وقت افطار غذا نکند و اگر آن شکم نشود و بگردد هم پاک نگردد و کباب بخورد
و چنان که خوردن که پاک است آرد و روزی یا اندکی نخورد و بگویند که اگر اسراف
نکند و بگویند که اگر اسراف طیب و صلال کرده خدا تعالی را بخورد حرام نشاید و از حد
هم نگذرد که خدا تعالی زیاده کنی زندگان را دوست ندارد و همچنین چون نیت روزه کند
غذا کم خوردن بهتر است بر آن تعظیم روزه چرا که روزه بفضیلتی خاصه که در وجود خدا تعالی
نموده است از جمله کاران اسلام و هم عبادات مستاد است چنانکه در حدیث قدسی است که هر
شیکوئی را ثواب ده مثل نماز و مقصد مثل شود مگر صوم خاص بر آن است و ثواب هم من
خواهم و او یعنی قدر ثواب او و علم نیست و دیگر نماز و لبو که صائم نزد خدا تعالی
از مشک خوشبونا تر است و حضرت صلی الله علیه و سلم روزه را سپهر فرموده اند و هر که نفس
و شیطان جهاد و در سپهر او را ضرر باید تا شیطان نخورد و چرا که در پیری هیچ شے چندان غمزه
که در پیری شکم نمی آید که همه با از شوائب و حرص و کینه و غیره از پیری شکم اندک آید و می رانند و گفته که
بدان کمر است تا آنکه کفایت اند چنانچه عیسی علیه السلام حواریین را فرمود که شکمها را خور
گر سینه دارید و جگرها را خور تا شش و پهلوا را خور تا برهنه و سار و پستانها را خور تا بماند
خورب خود را به بنید امام غزالی رحمه الله علیه در احیاء العلوم فرمود که مقصود از صوم در هر چه جز طهارت
که خیر الامور و با طهارت است و هر طرف افراط و تفریط قبیح اند و آنچه در فضائل جمع گفته ایم
و هم میمید که افراط تمام و کسر سنگی کمال مراد باشد و هرگز چنان نیست بلکه جهان است که اسراف
حکمت الهی و در امر شریعت این است که هر چه طبع او را بنماید خوانا می بود و او را موجبنا و باشد
شرع و را چنانچه سبب آنکه که جاهل پیدا و که مخالفت طبیعت باطل مراد است مگر عالم میداند
که اینقدر بالغ سبب کمال حرص طبع شده و مقصود و توسط است چرا که طبیعت تقاضای
این شے خواهد کرد و شرع باطل منع خواهد نمود و بسیار و و راست و دشوار که طبع را باطل از شیخ

ذکر قبل کرد و در چهل فرورد خدا سے را که در وطن او یاسانی فرود کرد و شکر ادا نماید و چون در مسجد
 قرار گیرد و وقت نماز گزیده پس عمل کند تا آنکه بقدر رضا رسد و پس سال آب جرد جرد نوشد و
 اول بسم الله و آخر شکر خدا تعالی گوید و بعضی صوفیہ گفته اند کہ تجربه تشنگی را شہوت کا ذمہ
 در این تسبیح پس ہر کہ نفس را کمی آب و وقت تشنگی عادت و بہ خدا تعالی تشنگی ادا و رفع
 کند تا آنکہ چہ چند ماہ آب نوشد و خواہش ہم نیاید و روزی از او سچ از حضرت پدید
 نیاید و طبع بر طوبت غذا قائل ماند و شیخ محی الدین نووی رحمہ اللہ نقل سے در بابین الصالحین
 فرمود کہ عزالت وقت نماز و زمانہ خوف و وقار و قسوت و حرام و شہوات و غیرہ تجاہلت
 و حق تعالی بزبان حبیب خود صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ بسوئے خدا تعالی مگر بزیادہ تر شایا
 را از حق تعالی ترسانند و صریح ام در مسلم از سعد بن ابی وقاص روایت است کہ ایشان
 از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شنیدند کہ سے فرمودند حق تعالی متقی پاک معنی لغت پوشیدہ
 را دوست سے دارد و در صحیحین ابوسعید خدری رضی اللہ تعالی عنہ روایت کرد کہ شخصہ ادا
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پرسید کہ ام شخص بہتر است فرمود منسوب بہ نفس و مال خود و راہ
 حق تعالی بجاہدہ کند باز پرسید کہ بعد ازین کہ ام بہتر است فرمود کہ شودہ در روزہ کوہ کہ
 عبادت خدا تعالی سے کند و در روایت آہدہ کہ از حق تر سیدہ مردان را از شمر خود را بانیہ
 و ہشتم ابوسعید خدری رضی اللہ تعالی عنہ در بخاری روایت است کہ عنقریب بہترین
 مال مرد ام اہل اسلام گوشتندان بودند کہ اینہارا بر سہ کوہ برد و دین خود را از فقمتھا دار بانیہ
 گریز و عایشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا روایت کرد کہ شروع و می بر حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 خواہد سے صلح بود کہ تمیز آہنہا ظاہر مثل صبح صادق بود سے آدھ کہ حضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم در غار حجر اخلاوت گریہ تا چند چہ شب عبادت سے کردند و در آہنہا
 بجانہ تشریف سے آوردند و طعام آن روز نا ہمارا سے بردند و باز فرمود کہ حق تعالی
 تعالی عنہا تشریف آوردہ تو شہ چند روز سے بردند و چہین عمل سے فرمودند تا آنکہ در
 ہماں غار وی رسید کہ فرشتہ جبریل علیہ السلام آمدہ گفت کہ سچاں فرمودند کہ کن خواندہ
 تسبیح پس جبریل علیہ السلام ان سرور صلی اللہ علیہ وسلم را گزشتہ بزر و بیا رشپایدہ گذشت

گفت کہ سچاں باز فرمودند کہ خواندہ تسبیح با دفر شستہ بدو تمام شپیلیدہ و گذاشتہ گفت
 انما یاسم ربک الذی تا ما لا یعلم کہ پس حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بزر و بدیہ رضی اللہ
 عنہا تشریف آوردند و ہاں مبارک حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے فرمود کہ مرا در پارچہ
 پیچید و در پارچہ پیچید آخر در پارچہ پیچید و مانند تا کہ خوف دفع شود و با خدیجہ رضی اللہ عنہا
 قصہ فرمودند کہ بر جان خود از ناکت تر سیدم خدیجہ رضی اللہ تعالی عنہا فرمود ہر گز خوف نہاید
 قسم خدا تعالی کہ تا ہر گز حق تعالی رسوا نخواہد کرد کہ تو خدا جسم سے کنی و راست گوی
 و بار بردار و بیخاک پس ہاں سکیناں کسب سے کنی و صفاں ادا از وی و بر حق الامر ندو گا کہ
 تا آخر حدیث پس اہل اللہ سے فرمایند کہ حضرت با وصف این صفات حس و عصمت و حفاظ
 حق تعالی اذافات بنحو امن نہشتند و بر جان خویش می تر سیدند باز چگونہ سے
 با فوایم خصال طبع سلوک الی اللہ و عمل خلوت و از جان راست آید لکہ اگر کسی نزد خدا تعالی
 مرتبہ خواہد و از شیطان نجات جوید باید کہ این صفات بہتہ کہ حضرت خدیجہ رضی اللہ تعالی
 عنہا ذکر کردہ اند و خود پیاد آورد و نووی در شرح مسلم گفت کہ خلوت نشان صالحین
 و بندگان عافین است ابوسلیمان خطابی گفت کہ محبت خلوت آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم
 را از ان سبب بود کہ دخل خلوت فراغت قلب و اعانہ بر فکر و قطع از افلاک بشری و خشوع
 بخوابی میر سے آید و بد آنکہ چہ اول حضرت جبریل علیہ السلام در جہرا بخدمت تضرع
 عالم صلی اللہ علیہ وسلم حاضر شد نام ترغیت کردند حکم تبلیغ تا آنکہ حضرت علیہ السلام یا غت بسیار
 فرمودند و از مخالفت مردم اصرار کن کردند و بنیاد اہل آن را بدینداشتند و خلوت برگزیدہ تمام
 رسانیدند و شہر و خانہ را بگذاشتند از طعام بقدر ستر حق گزشتہ کار با علی مرتبہ رسانیدند لکہ
 بعضی اوقات این چند لقمہ طعام را ہم گذشتند و از شا کردند کہ بزر و پروردگار خود سے خورم
 و سے تر شسم و چون ہمہ اطوار استوار شدند و مناسہ امر تبلیغ کرد و حق تعالی بوسہ تا میہ
 فرمود و نجابت رسالت مشرف کرد پس ہمین سنت است انہی ہاں سے ہایت حق تعالی گان
 خود کہ انبیا علیہم السلام اند و بہ تربیت طالبان متابعت ایشان منور است و در تعارف
 المعارف از این سرور صلی اللہ علیہ وسلم کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ قریب یک ماہ

برآورد میان می آید که در دین کسی سلامت نخواهد ماند مگر آنکه اگر سخت بر دین خود را بگذرد
 به غیر از دین که به کوهی و از سوراخی بسوزد مثل رومی که از حیات دین ترسد پس سید
 یا رسول الله صلی الله علیه و سلم این معامله کئے شود و فرمود هرگاه که معیشت بجز گناه
 حاصل نشود و درین زمانه ترک نکند چنانچه حال خواهد شد پس سید یا رسول الله صلی الله علیه
 و سلم ما را حکم نکند شد و در آن زمانه چگونگی ترک آن جایز نشود و فرمود این سبب که در آن تمام
 بلا کثرت شخص بدست والدین او خواهد شد و اگر والدین نخواهد داشت بدست زوج و اولاد و خود
 طاقت نخواهد شد و گرنه بدست اقربا و خویشاوند چگونگی بدست آنها طاقت نشود و فرمود که آنها را
 ما بر تنگی معاش غیرت و مانند او از جهت غیرت از حد تجاوز نکند و خود را و دین خود را بیاورد
 و هم از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمود بهترین مردم بعد دو صد سال
 خفیف الحاد و بود و عرض کرد که خفیف الحاد کیست فرمود هر که زوجه و اولاد و مال ندارد و یعنی
 خفیف الحساب بود و جنبه فرمود و رحمة الله تعالی هر که سلامتی دین و آرام بدن و دل خواهد داشت و دل
 یکسو گردد که این زمانه حشمت است و مفاصل هموست که درین زمانه وحدت گردد و آنچه حضرت
 صلی الله علیه و سلم فرمود که مومن که با مردمان اند و صبر بر اندک ایشیاں کند بهتر است
 از آنکه صبر نتوانست خلوت کند پس این حدیث چنین است که مومن که یا صفت و تزکیه
 نفس است و تنذیب و تسکین دود و وحی تعالی گوید که صبر و دریا و دریا بر دین خود از آن فرمود
 و سکینه در دل است انداخته شده و حلم و ثبات و عظم عیلا و احتمال انداخته و وقار و دینا و روی و
 هم امور عفت و سخاوت نفس و بر داری و جو فردی و تماعت و تقوی و ترک طمع و حرص و
 غضب که عجب و در عین نفس و طمع با و حاصل شد اگر مخالفت با مردم نماید و صبر بر اندک
 ایشیاں کند و اولی است از خلوت او که از مومنین قطع خواهد رسید و با و صفت جلوة و خلوت
 از مومنین است و هر که باین مرتبه رسیده بلکه در دین صفات بسمیه و بهیمیه طبعیه نفسانی
 اند که هرگز صلی الله علیه و سلم این چنین کس انفرمود که مخالفت او با مردم از خلوت اولی است بلکه
 این شخص را واجب است که خلوت کند تا بجا طاعت او مردم آید تا بند و عباد و اند و غضب
 و غیره و حد و غیره و شرارت او بحد و ظانند و این حدیث نیز خود تا ثانی خلوت فرمود اگر بدیده نقصا

و دیده شود اگر بعضی الناس معنی او نفییده باشند و مطلق مخالفت را بخلوت ترجیح
 داده باشند حاشا و کلا پس ای طالب و زرک هو از و نایم بسیار کوشش کن تا جمیع
 اظهار بی باطنی میسر آید چنانچه سر می شغلی فرمود که کامل کئے باشد که نور تقوی و اخلاط
 عوام خسر نرساند و هم بد آنکه شیوخ طایفه ابرار از تربیت سالکین طلب دریا بیاورد
 و اکثر مشایخ بود صحابه رضی الله عنهم و سیدت خلوت و عزت طریقه سلوک می کنند
 و حضرت صحابه رضوان الله علیهم را بی خلوت صرف بهر کت صحبت نخل الانبیاء صلی الله علیه
 و سلم فتوحات پیشه ند و یک جلد چندان معارف و غرایب علوم حاصل می شد که
 دیگران را خلوت سالها سال میسر نیاید و این امر ازین بود که ارادت چنانکه گفته اند ترک
 عادت باشد و عادت صحابه رضی الله عنهم رسوم جاهلیت بود چون حضرت صلی الله علیه
 علیه و سلم چنان کرد که هیچ امر بر او تجاوز می در اطاعت نمی کردند و بدل و جان اضنی می
 بودند و حق قائل در دل ایشان ایمان نبشت و بنور هدایت خود تا نبی فرمود که با و صفت
 مخالفت اهل و مال و اکتساب مباحات و عباد و بزرگمال بودند و همه محبت ایشان متابعت
 رسول کریم صلی الله علیه و سلم و ملاحظه جمال با کمال آن سر حلقه محبوبان بود و حضرت صلی الله علیه
 و سلم هیچ مهر فضا و کمالات بودند و چون ایشان را بصدق اراده راسخ دید و آتش قلب شریعت
 و خلوص انداخت و چشمه سر سداست نظری افراخت و با نوار نبوت و لیاقت جوهر
 معدن سالک تشریف بخشید چنانکه شیخ شهاب الدین محمد در وی رحمه الله روایت کرد که حضرت
 صلی الله علیه و سلم فرمود و آنچه حق تعالی در سینه من انفاخته بود و رسیدن او بکبر اند ششم پس چراغ
 فخر ایشیاں بآل نور روشن شد و مشکو و جو و ایشیاں منور گردید و صفات بشری ایشان
 باطل و معصوم گشت زنا و عیبار و علم و حکما و عرفا و صوفیان و راسخین و دیگر علوم شد و
 از انوار معارف ایشیاں بر تالابین عکس افتاد و دل و جان ایشان نور محض گردید و
 علی بن رضی الله عنهم هم چنین چنانکه حضرت فرمایید صلی الله علیه و سلم که اصحاب من مثل
 شامگان اند که هر یک روی نسیم را و یا بید تیس چو یک نظر آن آفتاب کمالات با سعاد
 رسانند که خلوت اولی ازین جماعت بود که ام عقل است که برین چنین صحبت خلوت گردید

چند خلوت براس آن گرفته اند آنچہ صحابہ رضی اللہ عنہم بمجاالت حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم حاصل کردند درین خلوت حاصل آید و هر که را شرف این نعمت عظیم شد مبدء اصل فعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خلوت بود و جوع مے کند تا کہ لطافت الطاف رب حاصل کند چنانچہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ بالیقین در روز ما بے زمانہ شفا یافت اندا گاه شریک پیش آن شفقت در وصال آئید و پیش آمدن و حصول آن خوشبختی و نمودن باور او امر است کمال وجود و با حسن طرز پس هر که دل و محبت پریشانی او را و او را امار کمال حسن او را میسر نیست آید ناچار خلوت می گزیند تا کفر بظن باطن دور شود و دل صحت شده بکس و متوجه گردد و هر که براس این امر خلوت کند باید که برود و است و در و خلوت نعمتی است که دل را از خلق فانی مے کند و با هر خالق محبت جمیع نماید و از او را ثابت و قوی مے دود و فکر را از لذت های نفسانی و دنیا و کم میبارد و چرا که در خلوت بنکر و نوحاس است و حاشیہ چشم در و از ده دل است که آفات قلب و دین را مے آید و شوائب و لذات پیدا می شوند چو خلوت خواہد کرد و خود و محمد بنده خواهند شد پس عاقل و دیندار انکار خلوت نمے کند کہ او را القہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و فارغ را اصل ظاهر است و مشایخ طریقه بعض خلوت را بچهل روز مقرر کرده اند از آنکہ ابن عباس رضی اللہ عنہما از حضرت انصار الحالمین صلی اللہ علیہ وسلم روایت کرد کہ هر که چهل صلیح براسے خدا تعالی اخلاص کند چشمها مے حکمت ابدی او بر زبان و مے ظاهر آید و بعض بیک ماه و از او کرده اند و روایت جابر بن عبد اللہ را سند دارند و ہم بدانی کہ عالمیہ رضی اللہ تعالی عنہما فرمود کہ اگر بتاریخی بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم رویا حاصل بود پس از آن خلوت را نمود و فرمودند و این رویا خلت کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم قبل خلوت ہم روحی رویا بی بود و خلوت خلوت حکم مرتب بود روحی بود پس خلوت ہم مے از امور و دنیا مے قطع نظر از این آفتاب عالمی قبل روحی و محبت از افعال و اقوال خیر و فیاض جانب حق تعالی محفوظ بود و نہ کہ مے هیچ قول فعل غیر رضی اللہ عنہما پاک ایشان سر مے زد و صلوة اللہ علیہ و سہیں بود کہ وقت حرکت بیست شد و طفلی آن مختر صلی اللہ علیہ وسلم چو جناب ایشان سلام اللہ علیہ سہم گران بود و اشتد و سبب کمال گرافی او از ارشاد شریف کشا و بود و در زیر تنگ نهاد و در وقت شریف

برہنہ ماند و اینچنین برہنہ شدن عادت عرب ہم بود حضرت صلی اللہ علیہ وسلم چنان سماعت بر زمین او افتاد و در پیشش شد و نظر شریف در آن حالت طرف آسمان داشتند و چنان ہم سیر شریف را پوشیدہ نمود و باز کہ حضرت ایشان را برہنہ ندید صلوة اللہ علیہ پس چو عمل خلوت را جناب ایشان پیای مے فرمودند و حق تعالی جناب ایشان را از خلوت منع نہ فرمود بلکه خلوت و صلوة را پاک و نزول محی و قرآن شد و انتقام کیس امریت از امور دینی و اگر حق گفت دین بود مے اسبستہ حضرت سلام اللہ علیہ ازین فعل منعی کرده شدند و میخواستند خلوت بر آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم مبارک شد بر ایمان ہم مبارک شود و انشاء اللہ تعالی کہ خود حق تعالی فرماید کہ بے شبہ شمارا اسے امت محمد صلی اللہ علیہ وسلم در امر رسول خود اقبل ع حسن است و ہم فرمود کہ بگو اسے محمد صلی اللہ علیہ وسلم اگر شما خدا تعالی را دوست میدارید اقبل ع من کشید کہ خود خدا تعالی شمارا دوست خواهد داشت و گناہان شما خواهد آمرزید و حساب رضی اللہ تعالی عنہم بود حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سبب اشتغال ایشان در احکام شرع از فقر و جهاد فرصت خلوة نیافتند مگر تا بعون و توجہ تا بعون بعد استقرار شریعت باو مشغول شده اند و فرمود خلوت دوام طهارت است و دوام ذکر ربانی و قلبی و کثرت تلاوت و حفظ لسان و هم حواس از فضول و دوام نماز جمعه و جماعت اول وقت چه این منظر جماعت است و غیر منتظر را اکثر اوقات جماعت فوت می شود و مراد از خلوت همین است کہ بنامہ سہم تن بسجود و شری مصروف و متمم بود تا آنکہ مشایخ کرام محمد صلی اللہ تعالی و را یام سروری براس غسل محبتا کید مے کردند و ہم فائده خلوت است خوردن و وقت حاجت تمام و مطلق و وقت غلبہ شام و سکوت و وقت ضرورت و حسن ادب با خدا تعالی و اخلاص عمل و صدق طلب و ششوع مخصوص و دولت و افتخار بسبب سے خدا تعالی و توکل با و و استغفار با و سے تعالی و دفع فخر و یاد ترک طمع فاسد از خلق و همین است خلوت با حق تعالی و منکر این جنین فعل حق تعالی و منت است نکتہ نبوت و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پوشیدہ بود چنانچہ خود مے فرماید کہ من نبی بودم و هنوز آدم و روح و بدن بود و در روایتی آمده کہ آدم در آب و گل بود پس چون ظهور نبوت در عالم شہادت خواست خلوت گزید و از ما سوا اسے خدا تعالی

کے خلوت
میں تکیا اسے
وہ اسے خلوت
است

فرمود و چنین بر آیت دردی مخفی می باشد و در ظهور محتاج عزت می بود حضرت صلی
 الله علیه و سلم فرمود که انسان مانند کان دروسیم است پس چنانکه دروسیم از معدن حجاب
 و شکرش بدر می آید همچنان انوار کمالات بعد شققت و مجامده تا با شئون اندازین سبب
 کثرت تو کرد تا اود و در اود و صلو و صوم و ترک شوائب و لذات و مراقبه و حضور
 سجده ایحالی و مناجات از و تقالی ضرورت افتاد و این همه بر کشته مردم بدون خلوت
 مستعد دست تنبیه حق تعالی فرمود که چشمها را ایشان کور نیستند بلکه لها انوار ایشان
 تابینا از پس قلب کور آنکه از مشاهد انوار عظمت الهی محروم است و سبب این کوری
 هجوم و سادس شیطانی و نفسانی است و از ذکر الله تعالی روگردانیدن چنانچه او تقالی فرمود
 که هر که از ذکر با و گشت بر و س شیطانی مسلط کنیم و علاج این کوری تزکیه و تصفیه نفس است
 بکثرت ذکر تا جیسکه خیریه اگر خدا تعالی خواهد حجاب او رفع شود و مطلوب رسد و جمیع
 که خلوت در محلو است پس باید چنانچه خیر سل صلو الله علیه قبول شود که فقط حاصل کنی
 یکسو باید اشاره بجهت قلب فرموده اند و چون قلب بذكر قوت یابد و متنگن الحال گردد و
 خلوت و اختلاط او با بر شو و اکنون اجتناع با مردم با و ضرر ندهد این است آنچه حضرت صلی
 علیه و سلم فرمود که از ابدان خود با مردم مانده و بهای خود جدا باشد و بهیچ است ستر
 قتل و صلی الله علیه و سلم که مومن بخلاط و متغزل بهتر است چنانچه گذشت الحاصل اسی
 عزیز کوشش کن تا چشم دل تو بشاید و انوار عظمت الهی مشاهده شود و هر که بصفا سر و حجاب
 قلب تا اینجا رسید و بر تیره و ابله نماید که راست اگر چه در چشم کشاده و دار و حق تعالی فرمود
 هر که در دنیا از حق کور است و در آخرت هم کور باشد بلکه زیاده گمراه پس بهوش باش و اعتراف کن
 که اصل خلوة از فعل خیر ال السل صلو الله علیه ثابت شده و اگر فهمی که تا اسرار مذکوره خلوت
 نمی رسد و براس این ثمتت پید اند شد می آفر زبان را از اصحاب این نعمت محفوظ دار و
 حسد بر اینها محو که صاحب خلوت حواس را باطنی خود از ماضی و شوائب متکلم خود
 را از شبهات و محرمات براسه سلامتی وین خود نگاهد می دارد و از عذاب خدا اقاله
 ترسیده این فعل می کند و از اینها منع می کنی و شان مومن نیست که بر سماعی حفظ وین

اینکه در این کتاب
 از حضرت علی علیه السلام
 نقل شده است که
 هر که در خلوت
 باشد و در حق تعالی
 مشغول باشد
 خداوند عز و جل
 او را از عذاب
 خود محفوظ دارد

تشویش و پریشانی برساند و حدیثی بر خود و بر دین خود که از حفظ وین باز می آید و بسبب این
 که حفظ اول و دین بدون خلوت ایشان را حاصل نمی تواند شد پس ایشان را در خلوت تکلیف
 حفظ دین و اودان را ایشان تکلیف بالایطابق نهادن است و ظلم ضریح کردن و خود مختار
 فرمود که من بهر نفس حب طاعت او تکلیف می دهم و هر مسلمان میداند که خلوت و در شریع عاجز است
 نه حرام پس چگونه اعتراف راست آید و قول حق نقایص حکایت از ابراهیم علیه السلام که من
 بسوسه می بودم و گار خود میروم اشرار خلوت است چرا که این نفس اماره بر پیوسته علیه السلام متبرک
 وطن و دیار را و غارت اهل زمان بود و همین است مراد از خلوت و بهای و دیگر و قصه حضرت
 ایشان علیه السلام آمد که چون ابراهیم از ایشان عزت گردید و نیز و قصه می علیه السلام فرمود
 که هرگاه ذکر یاد و حجاب مردم می فرستند و حق نزاد می یافت و این را چه خلوت خواند می علیه السلام
 بود و پس و همچنین و قصه موسی علیه السلام فرمود که موسی را بهیچ مشب و عده و او به و شب دیگر
 مدت میسلو تمام نمود و آتی میاد ترک وطن و قوم مدت خلوت است و همچنین او و سلیمان
 السلام خلوت را مردم و سکر رند چنانچه وارد دست که از علیه السلام که یک روز حکم کردی و یک
 روز عبادت و یک روز عطا فرمودند و چون سلیمان علیه السلام را اجل رسید و تمیر کبکال
 بیت المقدس باقی بود و وصیت کرد که هر گز مرا فاش نکند و در عصبانیه او داد قایم نماید چنان
 کردند و آن رنده گمان کرده کار می نمود پس اگر عادت سلیمان علیه السلام خلوت نمیداد
 جنیان ایشان را طلبیدند بلکه تمهید نه که موافق عادت خود و رگوشه اند و چون سلیمان علیه السلام
 بر زمین افتاد و آنگاه در این خستید که مرده بود و در پیش ثابیت شد که خلوت سلیمان علیه السلام است

میدانستند این که هر که در خلوت باشد و در حق تعالی مشغول باشد خداوند عز و جل او را از عذاب خود محفوظ دارد

اینکه در این کتاب از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که هر که در خلوت باشد و در حق تعالی مشغول باشد خداوند عز و جل او را از عذاب خود محفوظ دارد

و مترحم بر ابر غلوت مترحم بر ایشان است نمود با من و لاک و انکه جماعتی از مشایخ
غلوت همیشه گفتند تا آنکه کا رقام رسد و حق تعالی اورا بدعت و ارشاد خلق امر فرماید و بعضی
در بیان دو غلوت شراحت یک دو هفته کند و این اولی است که در حق عباد الهی حاصل
علیه وسلم است چنانچه بر روایت جابر و عائشه رضی الله عنهما گذشت که یک دو هفته تا یک ماه
عبادت می کردند باز در تشریف می آوردند و هم حضرت صلی الله علیه و سلم عبد الله بن مسعود
ابن الحارث را رضی الله عنهما فرمود که نفس ترا همسرتو حق است شب خیزی هم کن و چه چیز
خواب هم کن و این امر ازین است که همه عبادات بر سیه نفس می شود و نفس بهتر است
است پس اگر بر دو غلوت کند و تنگ گیر و ملال یابد و صبر نبرد و بدی و شرارت و سرکشی
نماید و شیطان وقت یاخته و سوسه اندازد و پس مباد که سالک را تباہ کند و از غلوت با کمال
بر آید و از چندال نفرت و بد که باز غلوت آمدن ممکن نباشد مگر بنیابت آتی و اگر گاهی است
هم می آید و با شدت البتہ رغبت و حیف و اید و بار آورده و شوق تمام در غلوت و دیگر ریاضت خوب
کند و تدارک ایام عطله هم سازد و مطمانیت و آرام ماند و نماز عمت با سالک نکند و چه
نمودم که رسد و نزاع غلبه نفع شود و این سالک را با سبب احوال و زبان تخریب چندال
تفوق و فواید حاصل آید که غیر این سالک را اینقدر در مدت طویل میسر نشود و الله اعلم
شرط و غیر آن است که ذکر زبانی بصورت قلب و معنی بقوه و شدت بسیار غنی و یا جریه بر چهره
ملفین یاخته همیشه کرده ماند تا اثر ذکر و رگما سے اور رسد و فصل او کار چنانکه در خبر آمده لا اله
الا الله حق تعالی حضرت صلی الله علیه و سلم را بد اشتن این کلمه ارشاد فرمود چنانچه فرمایند
الحمد لله لا اله الا الله یعنی بوالی محمد صلی الله علیه و سلم که هیچ کس معبود نیست غیر ذات
حق تعالی و چون نواکر یک مدت بر ذکر زبانی با کمال حضور و تعظیم تمام مواظبت کند و ذکر قلبی با طینان
قلب بجز چنانکه او تعالی فرمود که گاه شوق قلب بیکر الله تعالی قنار سے یا بند حاصل آید و
انس حق تعالی و ذکر او در حشمت از خلق و محالطه ایشان که مانع خلوت قلب اندید و
چون و ذکر قلب با شوق رسد و ذکر زبانی ترک کنند و متوجه الی الله مشغول نمایند تا از ذات
منقطع بود و بمقام متقطعین که قوت و صفات است یا به پیغمبر محمد صلی الله علیه و سلم

را پسیند که حقیقت معرفت چیست گفت حیرت و پریشانی بزرگ است یعنی کمال حضور و تذکر
و اگر اسم حیرانی دادند و حقیقت جعل پسید گفت غفلت از ذکر الله شیخ بحکم الدین کبر
رحم الله تعالی فرماید که سالک چون بزرگ زبانی مداومت کند بعد مدت بسبب از سجده می رسد
که از ذکر زبان دل او تکان می یابد و شوش می شود پس زبان او بسبب حضور قلب
او ذکر متعین ماند و سالک زبان او ذکر ماند و بجز نماز فرض و سنت که بر آن قلب خوی میبرد
و هرگز ترک فرامی نوسن روایت را گوایند و این همان قلب باشد که در حدیث آمده قلوب
گیر از دل خود اگر چه در میان شرافت و عداوت باشند و این شخص مؤمن و مؤمن است اگر چه زبان
او ذکر نماید و اکنون ذکر آنی او ذکر قدسی تبدیل شود و ذکر حقیقی که فناء بکورت مشغول بود و
او ذکر صوری باز ماند و اینجا منقول صوفیه که ام ذکر کو اللسان اقلقه و ذکر القلب و ذکر
گفته اند معلوم گردد بعد آنکه حق تعالی صلاحیت قلب بواسطه ذکر می نماید چرا که طلب
و محبوب قلب تحقیق و ذکر صفت دوست پس بزرگ محبوب خود و طلب غدا و قوت می یابد
و مطهر و منور و صفات مغرب میگرد و در هر قلبی که حق تعالی دوست دارد و تقرب بخود بخشد
و بر مرتبه نبوت یا ولایت رساند اول بر آن دل ذکر خود مسلط فرماید تا از تصرف و روشنی ذکر آن
دل پاک و نورانی گردد و در حله از کار کلمه طیب حکم خاص بر آن توحید است اعلی و نقیست
حق تعالی و او را و جود قرآن شریف تبصره ذکر فرموده یک در سور و صفات و آذین
که لا اله الا الله یستکبر و ذکر دوم در سور و قتال فاعلم انه لا اله الا الله یعنی بیک
ذات پاک حق تعالی مستحق خلایق است و دیگر هرگز نرسد خلایق نیست و چون که این کلمه
بر آن صحت توحید است لاجرم از جمله او کار در فائده زیاد و بهتر است چرا که توحید تشریفات
ست و در حدیث است که لا اله الا الله افضل از کار است و همیل تشریفی گفت که
جنت ثواب اعمال است و کلمه لا اله الا الله را هیچ چیز بجز و یا خدا تعالی چراغی تواند شد
و این کلمه را اگر کار خود بطلب کفر و شر و نور ایمان در دل می آید و اگر مسلمان گیرد
در یک روز هزار بار بگوید هر بافتن از او چه چیز کسافت و در یک روز و بعد از آن می آید
و تمام علم خدا را می آید نهایت نیست اگر این کلمه را به نهایت تکرار کند و ثواب عظیم می یابد

وچنین سبب چن حضرت صلوة اللہ علیہ را حکم شد کہ بآن هیچ معبودی بجای حق تعالی نیست
 نیست جناب سرور سلام اللہ علیہ فرمودند کہ دہستم چہ کہ علم باللہ و علم الوہیت او نقل شد را
 بر کز پنج نہایت نیست و چن خلیل علیہ السلام را فرمود کہ سلام از خلیل علیہ السلام گفت کہ سلام
 آوردم بر اسے اللہ رب العالمین دو جان بود کہ سنی اسلام چہ ظاہر است چن انقا و ظاہری
 بجا آورد سلمان شد و حق صوفیہ گفتہ کہ گویند لا الہ الا اللہ را چہ چیز ضرر دہد بیکے بقصدین
 کہ بدین آل منافق باشد دوم تنگدیز و کر و کر متبع بود ستیوم علامت و در ذکر و در ربانی است
 چنان کہ حرمت ذکر میکنند و اگر حرمت ندارد منافق است و نقل است کہ سہیل تشری
 رحمۃ اللہ علیہ روز جمعا در مسجد بیرول آمد و مردان را ویدہ گفتند کہ لا الہ الا اللہ بسیار
 اند و مخلص در انہا کہ اند و این ہر چہا رخصال مذکورہ کہ بال تمام ہر حضرت محمد صلی اللہ علیہ
 وسلم پنج یکے را حاصل شد و چن آستانہ عالی را امر علم اس کلمات شد چہ قلب مبارک
 آستانہ عالی بسبب عظمت خود قابل تکلیف علم اس کلمات بود و وگیان را بقتن اس کلمہ
 رحمت شد و بعل و بد آنکہ ذکر اللہ تعالیٰ بطن مجہد حال فرض ست چہا چہ ابن عباس
 رضی اللہ تعالیٰ عنہما و رقصیہ قرآن تعالیٰ فاذا کور اللہ فیما ساء و تقود او علی جنت بہر
 فرمود کہ ذکر خدا تعالیٰ آنست کہ روز و شب و در خوشی و در بد و در سفر و حضر و در وقت و صحت و
 مرض و در علانہ و بطن صوفیہ فرمودہ اند کہ ہر عبادت فریضہ راقی تعالیٰ حدی و نہایت
 مقرر فرمودہ و در وقت عذر و عذر ہمراہ شدہ کہ ذکر را نہ حد سے است کہ بروے منتہی شود
 و چن چن ہر مغلوب عقل و روے محدود نہ و اگر کسی را از ذکر حد و روا شدہ بجز ذکر یا
 علیہ السلام ہوے کہ یا صفت پیری و کمال منصف کہ طافبت کلام ہم نہ داشت چنان حکم شد
 کہ نشان تو کہ فرمودہ است کہ روز بام روزم کلام نہ کنی مگر باشارہ و ذکر خدا تعالیٰ البیاد کن و
 اگر ترک ذکر کسی را عذر ہوے غازیان را بود سے و لیکن ایشان را ہم با وجہ مشقت
 و شغل حکم شد کہ اسے مومن چن گفتار بجا بام و را نید ثابت قدم باشند و ذکر خدا
 بسیار کہ نید ناشاید مطلق یا بسید و ہم روز قیامت تمام عبادات از نماز و روزہ و غیرہ ساقط
 شود و در آخرت بندگان بکلف نماند مگر ذکر و آخرت ہم ذیل نشود و حق تعالیٰ انرا بیکہ جناب

وچنین سبب چن حضرت صلوة اللہ علیہ را حکم شد کہ بآن هیچ معبودی بجای حق تعالی نیست

گویند اللہ شد کہ از ما حزن دور کرد و بجا سے دیگر آمدہ کہ گویند اللہ اللہ ہم چہ ما را وعدہ داد و کوثر
 فرمود و ہم فرمود کہ عوے بہشتیان سبحانک اللہ تعالیٰ باشد و متحنہ طاقات ایشان سلام علیک
 پرورد عوے دیگر ایشان الحمد للہ رب العالمین باشد و جاسے دیگر آمدہ کہ ہر پنج مسجد
 بجز ذات نیست و او تعالیٰ لائق حمد ست و در دنیا و آخرت پس دریافت کردین جہاں و
 در ان جہاں نوکر تحمید و تسبیح او جاری ماند و عزالت تحمید و تسبیح مواظبت ذکر ست چہا کہ تحمید
 و تسبیح متفلسن توحید و از حیلہ افکار اند و ہم ہر آنکہ در صلوة و صوم و حج و زکوۃ و غیرہ طاعات
 ریاسے خواند شد و وصیہ امیرش مال مشتبہ سے شود مگر کلمہ طیبہ را مومن بجز اخلاص نئے گوید
 و ہر کہ بے صدق یا اخلاص گفت منافق است و عبادت از عذاب آخرت نیا نندہ و کلام ما
 و عبادات مومنان ست پس در کلمہ ایمان مومن ریاسے تواند شد خلاف دیگر عبادات مومنان
 از ان عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہما روایت است کہ حق تعالیٰ در روزان سے جنت میکشاید
 و از در بر شش ہندوی آورد امید کہ اسے جنت و نہایت جنت ہر کسے ست پس جنت و
 نہایتش گویند ہا ہر اسے اے لا الہ الا اللہ ایم ہر شتاق اے لا الہ الا اللہ ہستیم و غیر
 اے لا الہ الا اللہ را طلب نہادیم و در ہر جزا اے لا الہ الا اللہ داخل نشود و ہر ہر کہ
 لا الہ الا اللہ نہ گفتہ حرام ہستیم و ایمان بجز لا الہ الا اللہ ہر پنج عبادیم و اس وقت مومن
 و ہمہ عذاب او گوید کہ درین بجز منکر لا الہ الا اللہ نہ واید و بجز منکر لا الہ الا اللہ را
 ہم طلبیم و برگویند لا الہ الا اللہ خراسیم و پر شویم مگر از منکر لا الہ الا اللہ و غصہ شویم
 بہمان ست کہ منکر لا الہ الا اللہ شد بعد ازین رحمت و مغفرت حق آمدہ گوید کہ من ہر اسے
 اے لا الہ الا اللہ ہستیم و دعا گویند لا الہ الا اللہ ام و افضل من برگویند لا الہ
 الا اللہ ست و جب گویند لا الہ الا اللہ ام و جنت برگویند لا الہ الا اللہ حلال
 و مباح ست و نا برگویند لا الہ الا اللہ حرام است و مغفرت ہر گناہاں ہر اسے اے
 لا الہ الا اللہ ہست و مغفرت و رحمت از اے لا الہ الا اللہ محبوب ہو و طاب عسرہ
 رضی اللہ عنہما و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را یہ کہ بر اے لا الہ الا اللہ نہ وقت موت
 و حشر بود نہ وقت بر خاستن از قبر و گویا بیستم ہوے اے لا الہ الا اللہ کہ قربت

Handwritten notes in Urdu script at the bottom of the page.

فصل دومین موبها سے خور از خاک افشانہ و نیز مذکور گویند کہ شکر خدا تعالیٰ است کہ از انعم
بود و بعضی صوفیہ گفتہ اند کہ روز قیامت خود شیش مدواہ و ہمہ شارکان کو روز چنانچہ حشت
در صورت کورست فرمودہ چشش آن است کہ آن روز نور کلمہ طیبہ جلوه فرماید و از ارباب جہازی
شارکان شیش نور حقیقی ذکر مفضل گردد و چون ذکر اتمی است و نور شش و نور غیرہ شارکان
مجازی سے است و مجاز پیش حقیقت باطل سے گرد و پس ازین سبب ہمہ اوار یکدو و جمیع
اشیاء پیش و چون پاک جلشانہ منطقی بوند چنانچہ حق تعالیٰ فرمودہ ہمہ شے ہلک شود و جب
ذات پاک حق تعالیٰ و نیز مروی است کہ چون شدہ کلمہ لا الہ الا اللہ گوید بشمار کاfran مردون
ثواب یاد چرا کہ بلفتن کلمہ توحید گوید یا برہم کفار سے کند ازین سبب ثواب بعد و ہمہ ایشان سے
یابعد و ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہما فرمودہ کہ هیچ مہبود و بجز خدا تعالیٰ نیست و یکسے ہر
رسانندہ و عزت و ذلت دہندہ و معطی مانع نیست بجز خدا تعالیٰ و بلفتن علماء پر سیدند کہ
حق تعالیٰ در سورہ حج از چاہو مشغل و کوشک حکم مرا چہ داشتہ فرمود کہ چاہو مشغل دل کا فرست
کہ از کلمہ لا الہ الا اللہ مشغل است و تصر حکم دل مومن است کہ باین کلمہ آباد و مومور شدہ و کہ ہم
حق تعالیٰ فرماید کہ اگر ایاک شہید من ہم شمار یا دوی کنم از چنان ثابت بنائی گوید کہ من میدانم
ہر گاہ پرور و گاہ من مریا دے کند پر سیدند چگونہی دانی گفت چون من اورا یاد کنیم سے اعلم
کہ او تعالیٰ ہم را یاد و کند و ہم او تعالیٰ فرماید کہ ذکر خدا بسیار کنید و گفتہ کہ یاد کن نام رب خود و ہمہ
حق جو سے مطلق شدہ ابو سعید خدری رضی اللہ تعالیٰ عنہ روایت کرد کہ از رسول اصلی اللہ علیہ
وسلم پرسیدہ شد کہ مفضل رجالت نزل خدا تعالیٰ روز قیامت کہ نام عابد را بود فرمود کہ بسیار
ذکر کنندہ را پرسیدم کہ از غازی راہ خدا تعالیٰ ہم زیادہ فرمودہ کہ اگر غازی بیشتر یا کفار سے گفتہ
کند تا آنکہ تیغ او بکشد و او زخم خورہ و خون رنگین گردد و نام ذکر خدا تعالیٰ از دو درجہ بہتر
باشد و ہم فرمود کہ البتہ ذکر خدا تعالیٰ صبح و شام مفضل است از تیغ شستن بہشت تھا کہ در راہ
خدا تعالیٰ و مفضل است از صدقہ حالت سئل و ہم فرمودہ صلوٰۃ اللہ علیہ کہ بروی اسے باران کہ
مختر و دن سبقت کرد وند باران پرسیدند کہ مفضل و دن کیستہ فرمود کہ بسیار در رعیاں و روز کہ
ذکر بارگن دن ایشان از ایشان دور کرد پس روز قیامت ایشان سبک را زخم ہند آمد پس

[illegible]

بشرفا سے عزیز کردار باب بصیرت را انکشف شد کہ ذکر بہترین اعمال مست و بہترین سبب
شان ذکر بسیار عالی است چنانچہ حق تعالی فرمود کہ البتہ ذکر خدا تعالی بسیار بزرگ است و
ابن عباس رضی اللہ تعالی عنہما و تفسیر اس آیت فرمایہ کہ ایں دو معنی دارد یکے آنکہ یاد کردن
خدا تعالی شمار از یاد و شمار بسیار بزرگ و بہتر است دوم آنکہ ذکر اللہ تعالی از عطا عات
کمال ترست و در حدیث است کہ حق تعالی سے فرمایہ تا آنکہ بندہ ذکر من سے کند و لب بخور
بکر من می جنبہ بایہ ہر بندہ خودی با ششم وار حضرت صلے اللہ علیہ وسلم پر سیدہ شد کہ
کہ ام حمل افضل است فرمود کہ بذر اللہ تعالی تو زبان میری ذکر اگر عہدہ سالک و بہترین طالب
خداست مریج یکے بے ذکر و اصل حق ذکر و دو چاکہ باریست ذکر ہم از طرف خدا تعالی ست و
نہایت او ہم خدا تعالی ست و در قرآن مشریف فرمایہ کہ بسوے خدا تعالی صعود و سکنندگی
طبیات و عمل صالح ہر کلمہ توحید بلند سے بروہم ذکر را بزرگوار و اصل گردانند بلکہ ذکر را نہ کہ
حق نماید چنانچہ حق تعالی فرمود اگر مرا یکونسیہ شمارا ہم یا سکنیم و ہم عبد آنکہ عرض از علی
عبادت ہاں ذکر است و قول حق تعالی شاہد ایت است چنانچہ فرمود نماز و نماز قائم کن بر اسے ذکر
من و غایت ذکر آن است کہ بمعشرت و محبت مذکور و فنا نہ بقا بزرگوار بند و کمال توحید و ایمان
حاصل شود و گفتا اللہ و یا کلمہ و ہم حق تعالی در کیفیت ذکر فرمود کہ خدا تعالی را پہنچو
یا کردن پدران خود کہ محبت و محرمی باشد یا کونسیہ بلکہ از ذکر پدران خود ہم باشد و اکثر وہم
فرمود کہ یا دکن رب خود را در دل خود بخوف و داری و کلمہ آواز ہر صبح و شام و از غافلین
سپاسش و حضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمایہ ہر صبح و شام تر زبان بزرگوار باشد و صبح و شام چنان کرد
کہ بر تو بیج یکسانہ وجود پس بدو اگر ذکر را اوب و شش را ایداع است آنکہ لا بدست نام شمر
شمر است برکات و منید نماید بود و از جملہ شرائط آنست کہ بر افضل ذکر کہ نفسی اشبات است طہوت
کنش حق تعالی فرمود اسے موشان تقوا کے تسبیح و تہلیل مدید گوئید و قول مدید را کلمہ طیبہ
تفسیر کردہ اند حضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمود لا الہ الا اللہ گوئید کہ قلاح یا سید
ہم شمر است کہ ذکر بدن و جامہ و جامہ خوشبو پاک کنند و بوضو و غسل کمال طہارت کردہ
مرج متوجہ بقدرت بندہ و دوست بر سر نامہ سے خود ہند و یا پشت دست راست بکست

سمرقندی و او بفقیر مولف رحمہ اللہ جمیعین و مترجم بطوریکہ درین جمیع احصاء است بنظم شعر و نحو
 سے گوید نظر پیر امداد و بنو حضرت عبد الرحیم عبد باری عبد بادی عزیز دین کی ولایت
 جم محمدی و محب اند شاہ بوسیدہ سمرقند نظام الدین جلال و عبد قدوس احمدی جم محمد عارف و
 عبد حق و شیخ جلال شمس دین ترک و علاء الدین فرید جوہنی با قطب دین و جم معین الدین
 و عثمان شریعت با جم بود و ابو یوسف محمد احمدی با جو حاق و جم بمشاور و جمیر و نامور
 جم ضعیف و ابن احم جم فضیل مرشدی با عبد واحد جم حسن بصری علی مخدوس با سید الکونین خنصر
 ابن لکین بشیری شی با پاک کن قلیب مر اتوا از خیال عمیر خویش با ہر ذات خود شقایم و ہ مرا
 از امر ارض قلی با جمیہ مرید این طریق را موافقت و ذکر بعد توبہ فصوح شاید و صدق و اخلاص
 و تقویٰ لازم دار و ہر ذکر اللہ تعالیٰ لب کشاید و در ہر احوال از عیام و قعود و حرکات و سکنات
 ذکر نامند با سکون و وقار فرزان بر دار شیخ عارف ہر شرومانندہ و ہر دست عثمان بود چنانکہ
 صحابہ کرام رضی اللہ عنہم سجدت حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے بودند ہر عالم صلے اللہ علیہ
 و سلم کو مہر کہ خواہد کردہ را بر زمین روندہ بیند او بکر رضی اللہ عنہ را بیند و ہر مہر کہ طلوع رضی اللہ
 تعالیٰ عنہ اتان کرد ان است کہ نہ شد و نہ خود او اگر کوئی شہید شد و حال آنکہ طلوع رضی اللہ تعالیٰ عنہ را وقت
 زندہ بود و گرفتار است کہ فخر صل صلوٰۃ اللہ علیہ فرمود کہ خواہ شہید از زمین روندہ بیند طلوع را بیند و ہر مہر
 صلے اللہ علیہ وسلم کہ قبل از موت بیند و چو یک بصیرت چکان شد و اگر نہ تھا چنانکہ ہر مہر بود و ہر مہر خود و ذکر اصل حق
 بد کہ اللہ تعالیٰ سے شوند و ہر نفس حادث خود تامل الحاصل مرید را بعد اعتقاد و غفلت ضرور
 است کہ اول سجدت شیخے کہ عارف و مؤمن و متصح و امانت معروف و راجع قائل نظر
 باشد خود را تسلیم کردہ و بصدیق حال بود و بر اینج امثال غلبت او کند تا آن شیخ کیفیت جمع
 الی اللہ تعالیٰ اور او مانند و شراب اسلام و سلوک اور انقلیم کند کہ شیخ ہاں باشد کہ دین و شریعت
 و در لغات سے ہر دین را نسخ گرداند و طعام و شراب و لباس را قبل از حلیہ اصلاح کند کہ بفرستی
 اینہا ترقی ہرگز نہ شود و در حدیث است کہ طلب حلال اجد ایمان فرض است و بعض صوفیہ
 فرمودند کہ ہر طلب حلال فرض است و برین طائفہ ترک حلال زیادہ از حد ضرورت فرض است
 و بعد اصلاح این ہر چیز ہر چہ از فرض نعت کردہ باشد نقصان کند و بعد آن تو مطلقا کہ

کتاب الفوائد

در بیان فضائل
 و مناقب ائمہ
 و اولاد ائمہ
 علیہ السلام
 و جمیع ائمہ
 و اولاد ائمہ
 علیہ السلام
 و جمیع ائمہ
 و اولاد ائمہ
 علیہ السلام

کہ حضرت صلوٰۃ اللہ علیہ فرمود کہ در وادون و لنگ از حرام با پاک و زود و تعالیٰ برابر نشنا
 حج است و ہر چہ کہ ضرب و زخم و غیرہ رساندہ باشد بدہ و قصاص آن و ہر اگر غلبت
 و دشنام و میندہ سے کردہ بود و عقوبت قصاص کند و ہر اسے آن شخص استغفار کند با نفس امارت کہ
 دشمن سخت دوست پس او را بر یا صلت تا ویب و ہر چہ کہ نفس و صنعت سے واریکے
 مشغول تمام در خواہش و دہم انسان از طاعت پس بجاہدہ و مطلع بالوفات از جہا آوردن
 خلاف مراد او بر سخت گیر و کثرت اوراد و وادام صوم و زواجل و مداومت بر مخالفات ذائقہ
 او تلخ کند و از عادات قبیحہ او بازدار و درین کوشش کند کہ عوض خواب بیداری و بعد سیری
 سرنگی و سجال سے خرم حوان پیش کش او نماید تا کہ تائب بود و سنیاں اورا حق تعالیٰ جہنات بدل
 کند کہ حضرت صلوٰۃ اللہ علیہ فرمود جو ان تائب حبیب خداست و بدانی کہ ذکر تقلیدی چیز
 دیگر است و ذکر تحقیقی چیز دیگر و اگر بطریق افواہ عام ازاد روید و برادران و محب و شنیدہ
 یا دوست گیرند کہ تقلیدی است و این ذکر اگر چندین دفع سے کند ایمان ہی مشہد کہ حقیقت
 کہ ذکر البقام ولایت و قرب رساندہ سے تواند بلکہ این شان و کبر تحقیقی است چنانچہ بزرگاری
 و معن بزرگاری دفع عہد از یکند مگر عہد و داری شاہی را نہ و ہر اسے این حمایت تیر سے
 باید کہ او سلطان گیر و پس ذکر یکبار حضرت یقین و تصرف کہ تا فخر عالم صلے اللہ علیہ وسلم افتد کہ
 مسلسل و اگر رفتہ شود تحقیقی است و این ذکر و باطن مرید سے تصرف میکند و چوں منال
 این ذکر در زمین قلب مرید صادق بکلیت یقین نشاندہ باب اعمال صالحہ و اتباع سنت تربیت
 یا بد و خورشید ولایت بر و نظر اندازد و انبت ثمرات کاشفات و شادایات باذن اللہ تعالیٰ
 ہر مہر و در شیطا خلاص و صدق را رادہ ثمرہ معرفت و محبت انشاء اللہ حاصل آید کہ در جمل
 معرفت و محبت یقین را شانی عجیب است ازین است کہ در حدیث شریف و درخت خرم
 را ہر مہر تشبیہ دادہ شدہ کہ تا اگر درخت خرم را گشائی و منہ بارشے اگر چنان تا کہ مرید از
 شیخ کامل یقین نیابد درخت وجود او نامر معرفت نہد و عبد اللہ بن عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما
 روایت کرد کہ حضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمود و ختی است کہ برگہ بارش نیز زود و او مشل
 مسلم است بگویند کہ کدام سنہ اصحاب در انجا صحرا فکر و تلاش کردند و در ولایت انجا

و محالطت و کماله در میان خصوصاً و حال غلوت و ابتداء طریق و حقیقت دور ماند پس اگر
 مرید صادق باین همه شرائط تا چهل روز مستمر عمل کند البته برباب رکاشفات و مشاهدات
 از عالم روحانیات منتفی گردد و چنانچه وارد است هر کس چهل صبح براس حق تعالی اخلاص کند
 چشمها سے حکمت از دل او بر زبان و سه جاری شوند فائده حق تعالی فرمود که خدا تعالی
 کینه چنانکه شمار از منافی کرد و بدینچه حق تعالی تبارک و تعالی خود را هدایت فرمود و بچند مراتب است
 مرتبه اول ذکر دینی است که بصورت و صوت مع غفلت دل بود با و مرتبه دوم نفس است
 و او هم فکر سحر و نفیست که نفس می شنود با و مرتبه سوم ذکر قلب است و او ملاحظه دل و مشق
 غفلت و نسیان است با و مرتبه چهارم ذکر سر و او مرتبه پنجم است براس رکاشفات اسرار الهی تبارک
 و تعالی که در روح و او مشاهد از انوار تجلیات صفات پاک است با و مرتبه ششم ذکر صفی
 و او مشاهد از انوار جمال است بود فائده حق تعالی می فرماید که شمار آنچند رنگ پیدا
 فرمود و ایم پس بدانکه آن بخت اطوار است در بر طور و کتاب الله اشارت است یکبار
 که زبان هم قطع آن است و آنچه که کشف خاکی است حق تعالی فرمود که البته انسان را از غلظت
 رنگ پیدا کردیم و دو هم نفس است و آنچه که لطیف مانده لطافت هوا و اجزاء بدن است مثل رنگ
 و شیر و با و حق تعالی فرمود که نفس ملته سجده جوع کن و آیین است اشاره باین طور
 ستو هم قلب و او داخل نفس است و در لطافت و روشنی از نفس هم زیاده است قول
 او تعالی که در قلب ایشان ایمان نبشته شده اشاره بدو است چهارم سر و او نور روحانی
 است و آن نفس است و نفس از کار خود عاجز است و هیچ فائده و ملکی بدون سر که تمام و مقصد
 نفس است که تواند که بچشم روح و او هم نور روحانی است و آن نفس است چرا که حق
 در بدن بشر طبع و روح و نفس سه باشد حسب عادت الهی ششم روح خفی و او را اکثر خفی
 سه نامند و صواب است که اخفی نامیده شود چنانکه در قرآن مجید با خفی تعبیر فرمود و برین
 هر سه طور دلالت است و در قول او تعالی که فرمود الله تعالی سر و اخفی را سه دانند فرمود که گو
 روح از امر رتب من است و هم بدانکه لفظ طوره ششم از ان گویند که از روح و سر
 و قلب و پوشیدگی و خفا و او هم زانما است و اخفی نوریت الطیف از همه و اقرب است

و اولی از عالم حقیقت و مثل در بیان است براس نفس که در دو گاه پاک است باشد و چنان نفس
 و قلب و عقل و سر و روح از آن حضرت عالی غفلت سه و روزی اخفی بیاید نظر لطیف و خفیف
 ایشان را سه میگردانند هر یک را می شنود و این تعبیه حق تعالی بوسیله روح را سه میگردانند
 و برین سه غفلت عالم و منین عامه اولیا را بود و ذکر بار اولیا را و فیه را که باشد که است
 در سه غفلت و عقل و غفلت بود و چنانچه غفلت و روح ایشان است که حق تعالی فرمود از خدا سر
 و روح یک سحر خدا تعالی سر سه و گفته اند که در بخار و سه و دیگر باشد از هر الطیف و آن لطیف و
 باشد این سه طوار از اسب سه خدا تعالی که این روح هر کس را باشد بلکه خاص بنده گان ابو و چنانچه
 حق تعالی فرمود سه اند از خدا تعالی روح سه از امر خود بر که از بنده گان خود سه خواهد و این روح
 لازم عالم قدرت و مشاهد عالم حقیقت بود و بوسیله خلق هرگز التفات نمی کند و بعضی گفته اند
 که نفس سر و روح و قلب و اخفی هر یک چیز است مگر این قول قابل التفات نیست چرا که در هر
 حق تعالی خاصیت جدا گانه نهاده و برین قول تحلیل اینها لازم می آید پس ضرورت است که در تحصیل
 فائده خواهد بود و آنچه از لفظ قلب گاه معنی نفس سه گیرند و گاه معنی عقل مراد دارند پس مجاز
 است باعتبار اینکه نفس هم در بدن است چنانکه گویند که نفس قلب بدن است و طور ششم
 عقل است و او نور روحانی است و فاش جانب چپ قلب باشد و در اخبار از
 او از علیه السلام است که او سر خود سلیمان علیه السلام را پسید که روح عقل و نور کجاست جواب
 داد که قلب چپ که قلب قلب روح است و روح قلب حیوانه الله اعلم بدانکه روح
 حیوانه را سه صورت شیطان که او از مرید بستر و ذکر ثنیت حق تعالی فرمود که نماز و از سه عوار
 از غلظت و مکر و در کماله تعالی البته بسیار بزرگ است یعنی براس نفی که بر سر و روح است
 و نیمه کمال از نور است خصصاً مظهر طیب که او را درین باب تاثیر عظیم است و اکثر مشایخ گفته اند
 که ذکر خدا شمارا که بر است از ذکر شامه از او این سه قریب است چرا که او فرمودن خدا تعالی
 ما را بطریق اولی است و در دو فصل بهر وصف و ایم را دفع می کنند پس از نماز و امر ترکیه و
 تطهیر روح الشایه و اگر بشد بدانکه فرحت و سرور و عودیت و با و ارمی برای تنویر قلب
 و نفس سه طاعنه است و چون حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که با خلق الهی جوگیرید چنانچه

ایشان گفتند خدا تعالی را قبل ہر شے و ہم و ایں ریتہ انقان و احسان چشم ہر باشد و حسین
فرمود کہ بلا و از نزد حضرت حق عافیت است کہ از نزد او قاتلی بندگان را رسیدہ و سہیل
آتشبری رحمۃ اللہ علیہ فرمود کہ اگر بلا از طرف حق تعالی بخود سے بندگان اطاعت الی اللہ سے بود
و ابوسعید خدری رحمۃ اللہ علیہ فرمود کہ بلا بظاہر قاتلی العجبین را نفع دہد و محرک سلسلہ مواعکہ مغرہ
ست و خود النون رحمۃ اللہ علیہ فرمود کہ صابر ترین مردم کسی است کہ زیادہ تر چستندہ باشد
بلا را و روح رحمۃ اللہ گفت کہ از بلا ایشان را حرکت دادند و ایشان متحرک شدند و اگر ساکن
ماندند سے صل یافتند سے ابو یعقوب ہر کوہی رحمۃ اللہ تعالی گفت کہ عالم از بلا بہت غنا
میکند و صوفی او سے خواہد و عارف بہ بلا لذت سے گیرد و ہرگز کشف او سے خواہد و جنید
رحمۃ اللہ تعالی فرمود کہ بلا چراغ عارفین و تہذیب یردین است و پاک غافلین و ابن عطاء رحمہ
اللہ تعالی گفت کہ صدق و کذب بندہ در وقت بلا فراموشی معلوم سے شود و اگر فراموشی ساکن ماند
در بلا جرح و کاذب است و علی بن بند از رحمۃ اللہ تعالی فرمود کہ ابن خانہ لیت کہ بر بلا
محنت بنا دہد است پس بدون مشقت و محنت بدون او محال است الحاصل طالب حق را
بارضا ہوہر دروغیر ہا از آداب و شرائط بدون و مواظبت و کرب تعلقین شجاعت و شجاعت بدون
واجب است تا اثر ذکر در باطنش رود و در غرق و شوائب سرایت کند و خلقت و کثافت
و کدورت و جوہر و کرب و زوہر و اول قرار یابد کہ در ذکر نور و نام و ہست و بوی نور اول بود
و بنا عا و حمت کثافت بشریہ و وجودی و وضع حشوت اصلی و یوست طبعی باشد تا آنکہ
از آثار بشریت برای عا و انتقال ترابہ خفیف بود و قلب خود از ساحت ملکوتیہ ہم بخا و ذکر و
بہار و بویہ علی رود و اعظم تاثیر ذکر خلعت تنگ و خالی از مردم و ہمہ مشاغل است کہ بدین و
تختین مردم ہم مشاغل است و در جاسے تنگ پیشہ جمع سے شود و بلا و ذکر و کرب بسیار کہ
چنانچہ ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ روایت کرد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ کثرت
ذکر لا الہ الا اللہ چندان کند کہ مردم مجنون گردند و خلاصت ذکر اللہ تعالی بصدیق و اخلاص
وقت قلب و خوف سے باشد کہ اللہ تعالی فرماید من یؤمن بآیۃ اللہ کہ چون ذکر خدا تعالی کرد و در
مغلوب ایشان تبرکستہ و ایں اوست کہ ذکر ایشان و کرب و عبادت و عبادت و کرب و عبادت

چنان چیم و گریه است که بر بنی خود سلام علیه کارم اخلاق افاضه نموده و باز خود مدح می
فرماید که اے حبیب سلام الله علیه تو بر خلق بزرگ هستی و اعلی رحمت الله علیه را پس پند
که حضرت ایشان صلوة الله علیه بر او از همه مخلوق خلق اعظم داشتند گفت که روح شریف
ایشان قبل از همه پیدا شده پس چند آنکه صحت التکلیف روح پاک جناب ایشان را بود هیچ
کس را نه شده چه بعد او شان پیدا شده چنانچه آن محرم المسلمین فرمود که من نبی بودم و سهو در
آدم در روح و جسد بود و بعضی کبار چنان ترجمه کردند که من آدم نه روح بودم نه جسد و بعضی
مشایخ گفته اند که چون حق تعالی در قلوب خلائق را معانی فرمود و قلب را هیچ یک را شایق تر از
قلب بشر یعنی محرم العالین صلوات الله علیه و سلم نیافت و بهین است که بر اے سران شریفین
او عجلت فرموده و بسبب کمال شوق ایشان ایشان را بمکانه درویش کشید صلی الله علیه
و سلم و خود حضرت صلوة الله علیه فرمود که بر اے آن معوض شدم که مکارم اخلاق را تمام کرده اند
چنانچه گفته شد که درین حیثیت فرمود صلوة الله علیه چنین خلق و هم فرمود که حسن خلق خلق خدا است
و هم فرمود که افضل مؤمنین آن است که خلق او حسن بود و هم فرمود که اسلام مکارم اخلاق
و محاسن آداب محفوظ است پس چون بتسلیم راسخ آید باسلام و حسن خلق موصوف بود و
بهرایج اعلی بر سر انشاء الله تعالی متمم بدانکه فائده این شروط ثانی آن است که جوهر انسانی
تقصیر یا بد مستعد وصول ببارگانه صمدیه گردد چه این ترکیب و استعداد بی دفع اغیار که وجود
و نفس و شیطان اند که توانند و دفع اینها بهین شرایطی بود و وجود تاریکی شدید است
مربک از چهار کان آب و خاک و نار و هوا و همه این ظلمت بر ظلمت تو بر تو اند و تصفیه او
بجایه و منور و سیست و نفس چیسکه لطیف است در بدن و چون لطافت بنوا و ظلماتی و غیر
ذاتی است و در جمیع اجزا وجود منتشر است ترکیب او هم بر یا صفت لایبی است و شیطان اکثر
مکدر خطای ظلمات کفر است که در این آدم بجزی خون او سرایت میکند از خارج او هم سرایت
و این بطور کیمیا باشد که این بر ظلمات لطیفه نورانی استخراج کنند چرا که در قلب ازال و تنفیک
در دنیا بچش گرفته نفوذ اشکال متشکل گردیده و این اشکال خود ظلمات اند و ازینا قلب
و ناک گرفته و غفلت پذیرفته پس بواسطه خلوت و ذکر و صوم و طهارت و سکوت و نفی خود

از دنیا و توحید طلب آئینه دل از رنگ صاف بایر کرد که ذکر آتش و سوزان و سندان
است و خلوت کورده باشد و روزی که حقیقت بود و طهارت و سکوت و نفی خواطر و ربط
شاگردیش اند و توحید مطلب است و دست چپ منده بدین شرط مواظبت کند و فرمود
و مشو و طلب را حاصل آید چنانچه حق تعالی فرمود که ای تقالی باشماست هر کجا باشید
و هم فرمود هر کجا روگردانید با شما ذات پاک آتی است تقالی شایسته الله اعلم **فصل**
بدانکه سالک را بایر که در جمیع احوال بازمست انوار عبادات لازم دارد و بدانکه حق تعالی
از رے بنیات محاسبه خواهد فرمود چنانچه فرماید که اگر بوزن داشته جزوای هم خواهم بود و اگر
هم حاضر خواهم بود و و این بجهت مقامات باشد اول توبه باید و او رجوع الی الله باشد و دوم
ندامت و کثرت استغفار بعد آن آمانه و او رجوع است و غفلت موسی و ذکر و بعضی گویند
که توبه رجوع بظاهر و آمانه رجوع باطنی می باشد و بعد از نیت عفت است و او ترک شهوات
است بعد از آن و روح از چیز که مشاغل عن الحق بود چنانچه بر اسیم بن و اسیم بن و اسیم بن و اسیم بن
فرماید که در احوال مرام نفس است و از حلال فضل و از شهوات کم است و بعد و روح از او باشد
و آن و احوال شقت و ترک راحت است بعد آن فقر و او مالک هیچ شے نمادند و هر چند دارد
ولی را از اهل خارج کردن است بعد آن صديق و او برابر بنون سر و علانیه و این امور را
استقامت مع الله تعالی بظاهر و باطن بسر و علانیه ضروری است بعد آن تقصیر و انفس
را بر تلخ عیش و مکر و ملامت عادت و احوال صفت و او ترک شکوه بسوسه عیال و تقا
بود بعد که رخصا و آن تذکره بایا باشد بعد آن اخلاص و او خارج کردن خلق از معاند
حق تعالی پس آن توکل و او اعتماد بر خدا تعالی است در وعده و وعید و قطع طمع از
غیر الله تعالی **فصل** بدانکه مشایخ و اهل علم گفته اند که چنان معترف فرموده اند که هر کجا میکند
بقصد مصیحت و انشاء کند و قصد نفع عوام دارد و بعیت در حوصله مخاطب سخن گوید و بر
مسئله که نیر سندیج گوید و چون سوال کنند بقدر سائل جواب فرماید چنانچه از نام خشنید
رحم الله تعالی کس پرسید که سائل سوال می کند و شما جواب می فرماید بعد آن و دیگر
چنان سوال می کند جواب بگوید فرماید و چه حیثیت فرمود که بقدر عقول جواب بایر داد

وسایل را باید که از مقام خود پرست و بجای نیکو رسید و از آنجا کلام کند و بعضی گویند
 که این جائز است چنانکه حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود بسیار حال فقره بسوی ساقه از خود
 میرساند پس این کلام و مقام سائل نیست مگر شاید بدین نفع اورد و باید که علم را بر غیر این
 شرح کند و بعضی گویند که بر اهل و غیر اهل هر دو نیک کند که خود علم خود را از غیر اهل خود باز میدارد
 و هم می باید که در هر دو عالم از خود کلام نکند چنانچه این مبارک خداوند تعالی را مستند پیش
 تسبیحان ثوری حرره الله تعالی پرسیدند گفت که پیش استخوان کلام نمی توانم و بعضی گفته
 اند که گفتگوئی این علم تصدق همان را حسن و لائق است که از مال خود تقبیر کند و افضل خود
 بگوید و ناقل محض را در بیان نیست که در این علم بحث نماید و هم ادب است که قبل از وقت
 خود چپ کند و گوید که از این امر حیا آن آفات می زاید که این شخص از خود باید بکمال جدا می ماند
 و از طلب جاه و منزلت نزو و مردم و اهل دنیا بسیار حذر باید و اگر از علم خود نفع برگزیند
 و حضرت خضر عالم صلی الله علیه و سلم از علی که نفع ندید پناه می خواستند و هم فرمودند که طلب
 علم را به نداشتن علم و اگر در آن جملار شماره و متوجه کردن مردمان می کند باید که برگشت
 خود و در حق مقرر کند و هم باید که هر چه شنود یا بیاورد و در عمل بسیار کوشش کند که گفته اند که از
 علوم قوم چپ است شنیده عمل کرد و این علم در طلب او حکمت می گردد و هرگز از او به بشنود
 نفع گیرد و هر که بر عمل کند گو یا حکایت می یابد که در ده باشد آخر چند روز غرضش گردد و گفته
 اند کلامیکه در اول بر آید در دل سرایت کند و اگر از زبان بر آید از گوش نتواند نسی کند
 و هم بد آنکه هر که در دل او خشم ارا و سلوک الی الله کاشته شد او را محافطت این
 بسیار باید که این جهان غلبی است پس این را غلبه است و پندار و غدا را به مناسب موافق
 پیش اورد و ساند تا بفرست تمام حسنه کند و این غذائی الحقیقه بجز ولایت شیخ بطریق هیچ جا
 یافت نمی شود که خشم ارا و در دل مرید همچنان طغی است که از عالم غیب پیدا شده و در عالم
 شهادت رسید پس غدا را بجز شیخ عالم غیب که از ایشان باورش بر آمده و دیگر نباشد نه شیخ
 با و از چنان نوزار او که در دل مرید است از عالم غیب است که بتوفیق الهی میسر او شده و
 تربیت او بجز آب معرفت که از چشمه غیب و جو فیاض بر دل اهل غیب سر نخواهد بود

و اهل غیب مثل شیخ اند که بتابعت رسول کریم صلی الله علیه و سلم مشرف شدند و فیوض و اراوت
 ربانی بر ایشان فیضان شدند و برایشان گشتند چنانچه در عوارف از حضرت صلی الله علیه و سلم
 رواست است که آنچند رسیدند من حق نقایس انداخت و رسیدن صدیق اکبر صنی الله تعالی
 عند انداختم پس هر که را این ارا و آید براسه عقل خود منعی نباشد بلکه طلب شیخ عارف
 موصوف صفات متقدمه چیز و اگر چه در شرق یا غرب بود که به او چاره نیست و خود را بکمال
 او سپرد و از تصرفات خود بد آید و هر چند شیطان بخواهد نفس را در او بشو و سوسه دهد که این
 شیخ کامل است یا نه مگر باید که در چنین شیخ هرگز این سوسه را در دل جا نهد و بقوت
 مردانگی و محبت عالی او را بداند و اینجند شریعت بیادار و که سمع و طاعت بر خود گیرد و اگر چه
 دلی شامه غلام بخشی و کم صورت بود پس بهر حال خود را بتصرف خود نگذارد و بلکه تابع آن شیخ
 کند که صوغیه در باب کمال اراوت و عدم مخالفت بچنان مبالغه گفته اند که هر یک را بتصرف نگذارد
 بودن از تصرف خود بجز دو بسیار بهتر است و هر چه شریعت شیخ ذکر کرده شد رعایت آنها هم
 واجب است که بنی صلی الله علیه و سلم را حق نقایس براسه دعوت است و طلب ایشان
 سوسه حق نقایس مبعوث فرمود و باذن خود ثاوی صراط مستقیم گردانید و فرمود که البتة مستقیم
 صراط مستقیم هدایت می کنی و حکم فرمود که اے مومنان رسول ما داعی است طرف ما یا فانی چنان
 ما و رسول ما چنان روشن است و چون مدت بقا شریعت تمام شد صحابه رضی الله عنهم را خطبه گذارد
 و در میان و در هر قرن تا قیامت داعی الی الله نقایس خواهند چنانچه فرمود که صحابه من همچو
 ستارگانند بر که هدایت طلبیده را و یا بید مگر این هدایت نوز و جاهل کس باشد که در اشت حاسم
 ظاهری و باطنی بر ساطع خدا نال سرور صلی الله علیه و سلم و استسما باشد پس هر که را چنین شیخ
 در یابد و شیخ او را و حلقه اطاعت خود قبول بهسم فرماید و احترام ظاهر می و باطنی او تصدیق کند
 احترام ظاهر می اینکه باو سه مجاهد نکند و هر چه از او شنود و اگر چه بخیان و ادا که خطا کرد
 تا هم باو محبت نکند چه که نظر او از نظر این مرید و علم او از علم این بهر حال تمام و کامل است و
 و نیز پیش شیخ بر مصلحت نشیند مگر بعضی وقت نماز و بعد نماز با نماز و در بر زمین آید و نماز
 بحضور و سه نخواست و بهر چه فرماید امتثال او کند و تا بقدر خود و قصور در آن نکند و بهر جائز نش

نعمت و ادا این محراب بجا می آید و آداب این طریق حاصل بکند و اقامت ابو سے جائز
 نیست پس مرید اول این امور بدان بعد آن نفس خود را بجا دهد گرفتار تفتیش زیادتی و کمی و نواف
 وضو رکعت هر چه از حالات بوسه عارض بود هر دم بخدمت شیخ عرضه دهد که گفته اند هر کجا که
 بطیب رسد از عاقل عیست و بعد آن بر سر خود مقامات و منازل بتدریج بطلبد و از مقام
 قبل تصحیح ادب و تکمیل آن مقام انتقال نکند چنانکه مثلاً بزرگ آگاه مشغول بود که از مقام ورع
 خارج شده باشد و علی بن ابی طالب آنکه مقامات بر دل او وارد شوند بفضل الله تعالی و بعضی صوفیه
 فرماید که عمل بحد کثرت قلب از عمل بحد کثرت جوارح بسیار بهتر است چنانچه حضرت تهرانی عالم
 سلام الله علیه فرمود اگر ایمان ابو بکر رضی الله تعالی عنه در آن کوه آید از ایمان حجج اهل زمین
 غالب آید و فرمود که ابو بکر بسبب کثرت صوم و صلوٰۃ از سر فائق شده بلکه بچوبی که
 و قلب او مستغرق است و از بیخاست که بعد وفات شریف است آنچه استقامت کمال
 متانت آن رضی الله تعالی عنه بود هیچ صحابی را نمود که بر عیسویا رسیده بعد حدود صلوٰۃ فرمود
 که هر که کند راسه پرست با و کرد که آنجناب عالی وفات یافتند صلوٰۃ الله علیه و سر که
 خدا را پرست ثابت ماند حق تعالی حق و قایم است و نیز بامثال آن نشان داد که در جمیع
 آنکه رضی الله تعالی عنه را با تمام خصص نمود و هیچ اندیشیده فرمود اگر چه هر صاحب
 شیخ فرمودند و حق تعالی حفظت دین با و رضی الله تعالی عنه فرمود و بسبب مرید را واجب
 است که ظاهر خود را از لطیفه و باطن خود را از ادوات خالی ندارد و تا آنکه بر سر و ارواح
 وارد شوند پس اکنون از ادوات گشته با و ارواح است و با و بود و توفیق سبحانه تعالی چنانکه
 ابو سلیمان و زانی فرماید که چون محال است بسوسه قلب بسبب جوارح آرام گیرند پس بمارت
 باطن و مباشرت احوال و رعایت اسرار و شمار انفس خود مشغول گردد و چنانچه گفته اند که عبادت
 فقیر نفی خواطر است و بعضی مشایخ فرمود که چون مرید را بشوآت قایم و بخله انفس مبتلا
 بین کا و ب پندار و اگر در صوم و روزه و قبول تمیز کند هم کار و ب وال حلیه رحمة الله تعالی
 فرمود که اگر علامات نمودی هر کس دعوی سلوک کرده و حق تعالی فرمود که البتہ پنداشته
 است محمد صلی الله علیه و سلم منافقین را از پیشانی ایشان و خواهی پنداشت از او از ایشان را و

اینکه در این محراب بجا می آید و آداب این طریق حاصل بکند و اقامت ابو سے جائز نیست پس مرید اول این امور بدان بعد آن نفس خود را بجا دهد گرفتار تفتیش زیادتی و کمی و نواف وضو رکعت هر چه از حالات بوسه عارض بود هر دم بخدمت شیخ عرضه دهد که گفته اند هر کجا که بطیب رسد از عاقل عیست و بعد آن بر سر خود مقامات و منازل بتدریج بطلبد و از مقام قبل تصحیح ادب و تکمیل آن مقام انتقال نکند چنانکه مثلاً بزرگ آگاه مشغول بود که از مقام ورع خارج شده باشد و علی بن ابی طالب آنکه مقامات بر دل او وارد شوند بفضل الله تعالی و بعضی صوفیه فرماید که عمل بحد کثرت قلب از عمل بحد کثرت جوارح بسیار بهتر است چنانچه حضرت تهرانی عالم سلام الله علیه فرمود اگر ایمان ابو بکر رضی الله تعالی عنه در آن کوه آید از ایمان حجج اهل زمین غالب آید و فرمود که ابو بکر بسبب کثرت صوم و صلوٰۃ از سر فائق شده بلکه بچوبی که و قلب او مستغرق است و از بیخاست که بعد وفات شریف است آنچه استقامت کمال متانت آن رضی الله تعالی عنه بود هیچ صحابی را نمود که بر عیسویا رسیده بعد حدود صلوٰۃ فرمود که هر که کند راسه پرست با و کرد که آنجناب عالی وفات یافتند صلوٰۃ الله علیه و سر که خدا را پرست ثابت ماند حق تعالی حق و قایم است و نیز بامثال آن نشان داد که در جمیع آنکه رضی الله تعالی عنه را با تمام خصص نمود و هیچ اندیشیده فرمود اگر چه هر صاحب شیخ فرمودند و حق تعالی حفظت دین با و رضی الله تعالی عنه فرمود و بسبب مرید را واجب است که ظاهر خود را از لطیفه و باطن خود را از ادوات خالی ندارد و تا آنکه بر سر و ارواح وارد شوند پس اکنون از ادوات گشته با و ارواح است و با و بود و توفیق سبحانه تعالی چنانکه ابو سلیمان و زانی فرماید که چون محال است بسوسه قلب بسبب جوارح آرام گیرند پس بمارت باطن و مباشرت احوال و رعایت اسرار و شمار انفس خود مشغول گردد و چنانچه گفته اند که عبادت فقیر نفی خواطر است و بعضی مشایخ فرمود که چون مرید را بشوآت قایم و بخله انفس مبتلا بین کا و ب پندار و اگر در صوم و روزه و قبول تمیز کند هم کار و ب وال حلیه رحمة الله تعالی فرمود که اگر علامات نمودی هر کس دعوی سلوک کرده و حق تعالی فرمود که البتہ پنداشته است محمد صلی الله علیه و سلم منافقین را از پیشانی ایشان و خواهی پنداشت از او از ایشان را و

نیز مرید را واجب است که سقین دانند که هیچ مقام و حال که اقام عبادت بجا خلاص دور گردان
 ریا از اعمال درست نمی آید و هم واجب است که رعایت نفس هر لحظه دارد و احتیاط اورا خوب بدارد
 که او بجز بدی حکم نمی کند اگر چه بغایت درجه معرفت رسد تا هم از دوسه غافل نشیند که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم نفس را رعایت و نگاه داشت فرمود و عبادت را در او متوقف نمی نمود
 و علی کرم الله وجهه فرمود که من با نفس خود مثل راعی گوسفندان هستم که چون او یک جانب
 جمع می کند منم جانب دیگر می گردد و ابو بکر و راق رحمۃ الله تعالی علیه فرمود که نفس در
 هر حال مرئی است و در اکثر احوال منافق است و در بعضی حالات مشرک هم هست که در
 دعوی و مطالبه خود خویش را خند و تخریق تعالی می دهد و در حق تعالی از زندگان خود بشارت
 می دهد و خود را طلب فرمود و نفس هم شیخ خود می خواند و حق تعالی فرماید که مخالفت از او ادا نمودن این
 تکلیف نفس هم چنین میگوید حق تعالی ذات پاک خود را مرید و مرید و استن کفر فرمود و نفس
 هم چنین می طلبد و چنین است مشرک ادوات و ریا را و اظهار است و گفته اند که نفس لطیف است
 و درین قالب کج خلق اندوخته است و روح لطیفه الهیست و در حق قالب کج خلق محمود و چنانکه
 بنی چشم و گوش محل بصارت و سماعت و شمع اند و گفته اند که روح کان خیرست و نفس کان
 شر و عقل لشکر روح است و هر سه لشکر نفس تو می بیند و روح است و خدا را و بد نفس و قلب
 تلخ و لشکر غالب بود و الله تعالی علم **فصل ۵** اجزای مقام توبه صحیح کرده و بمقام ورع
 و تقوی قدم رسیده و مقام زهد پانها و نفس خود را بر ریاضت و مجاهده ادب و اخلاق پوشتانیدن
 و ریا را باشد اگر رغبت دارد و لیکن ادب خرقه خنجر و نگاه باید داشت پس بعد آنکه انسان عبارت
 است از جمله ظاهر و باطن و لباس هر دو جداست حق تعالی فرماید که لباس تقوی بهتر است
 الحاصل لباس من کفایت انسان است آنست که شریعت بر او جاری دارد و هر چه حق تعالی
 میسر آورد و اگر اندک چنانچه تخریل صلی الله علیه و سلم گاه قیام و توبه و آستین می پوشد و گاه بی
 تنگ آستین و گاه تفسیر روا و قانع و گاه خشن و باطن انسان چند چیز است نفس لباس
 او شریعت بود و قلب و لباس او طریقه باشد و سر و لباسش حقیقت باشد و روح و لباس او عیون بود
 و وضعی و لباس او محب و بی بود و حجابهاست که انسان بدانها محب است تقصیل آنها گذشت پس هر کرا

اینکه در این محراب بجا می آید و آداب این طریق حاصل بکند و اقامت ابو سے جائز نیست پس مرید اول این امور بدان بعد آن نفس خود را بجا دهد گرفتار تفتیش زیادتی و کمی و نواف وضو رکعت هر چه از حالات بوسه عارض بود هر دم بخدمت شیخ عرضه دهد که گفته اند هر کجا که بطیب رسد از عاقل عیست و بعد آن بر سر خود مقامات و منازل بتدریج بطلبد و از مقام قبل تصحیح ادب و تکمیل آن مقام انتقال نکند چنانکه مثلاً بزرگ آگاه مشغول بود که از مقام ورع خارج شده باشد و علی بن ابی طالب آنکه مقامات بر دل او وارد شوند بفضل الله تعالی و بعضی صوفیه فرماید که عمل بحد کثرت قلب از عمل بحد کثرت جوارح بسیار بهتر است چنانچه حضرت تهرانی عالم سلام الله علیه فرمود اگر ایمان ابو بکر رضی الله تعالی عنه در آن کوه آید از ایمان حجج اهل زمین غالب آید و فرمود که ابو بکر بسبب کثرت صوم و صلوٰۃ از سر فائق شده بلکه بچوبی که و قلب او مستغرق است و از بیخاست که بعد وفات شریف است آنچه استقامت کمال متانت آن رضی الله تعالی عنه بود هیچ صحابی را نمود که بر عیسویا رسیده بعد حدود صلوٰۃ فرمود که هر که کند راسه پرست با و کرد که آنجناب عالی وفات یافتند صلوٰۃ الله علیه و سر که خدا را پرست ثابت ماند حق تعالی حق و قایم است و نیز بامثال آن نشان داد که در جمیع آنکه رضی الله تعالی عنه را با تمام خصص نمود و هیچ اندیشیده فرمود اگر چه هر صاحب شیخ فرمودند و حق تعالی حفظت دین با و رضی الله تعالی عنه فرمود و بسبب مرید را واجب است که ظاهر خود را از لطیفه و باطن خود را از ادوات خالی ندارد و تا آنکه بر سر و ارواح وارد شوند پس اکنون از ادوات گشته با و ارواح است و با و بود و توفیق سبحانه تعالی چنانکه ابو سلیمان و زانی فرماید که چون محال است بسوسه قلب بسبب جوارح آرام گیرند پس بمارت باطن و مباشرت احوال و رعایت اسرار و شمار انفس خود مشغول گردد و چنانچه گفته اند که عبادت فقیر نفی خواطر است و بعضی مشایخ فرمود که چون مرید را بشوآت قایم و بخله انفس مبتلا بین کا و ب پندار و اگر در صوم و روزه و قبول تمیز کند هم کار و ب وال حلیه رحمة الله تعالی فرمود که اگر علامات نمودی هر کس دعوی سلوک کرده و حق تعالی فرمود که البتہ پنداشته است محمد صلی الله علیه و سلم منافقین را از پیشانی ایشان و خواهی پنداشت از او از ایشان را و

انسان مخفی باشد حسن خلق است کلام بر انسان را در گرفته است و تویم حمد الهی از جنید رحمه الله
پرسید که صفت نوابی مقصود چیست گفت پرہیز پرہیز اسے با حمد ظاهر گیر و از صفت نوابی پرہیز
چون بسیار الح کر خرم و دگر گریست کہ با حق قائلے بود و مستی ایشان را جز حق قائلے
کے نہ اند و میل تشری حمد الهی قائلے فرمود کہ تصدق با خدا تعالی برون است بچنان کہ کسی
ایں میتہ را جز حق تعالی نہ اند و اخلاق صوفیہ علم و تواضع و نصیحت و شفقت و اشمال و ایزد نبی
و احسان و انظار نفع بخیر نفع خود و خدمت و لغت و بشارت و کرم و جاہ و مال و اہل و عیال و اولاد
و مروت و مردانگی و نمودت و وجود و عفو و صلح و سخا و وفا و چاہ و ملک و ملک و سکینہ و وقار و مدعا
و شمار و حسن خلق و تصنیف نفس خود و توقیر انخوان و دین و تہلیل مثل شیخ و ترشیم بر جبار و احسان کسی
را بیاوردن استن و احسان نمودن آئمہ نمیدان باشد و سہیل تشری رحمۃ اللہ تعالی علیہ پرہیز
کہ حسن خلق چیست گفت اوستہ مرتبہ حسن خلق آنکہ اختلال اندک نہ و مقصد مکافات ندارد و بر
نظام جسم آرد و بر اسے و عاقل و ایمان مہیار کہ حمد الهی تعالی گفت کہ حسن خلق خلق و
ماذن و یکے ایذا رسانیدن و کمال شش کردن باشد و معرفت ہا بیتہ است از طرف حق تعالی
و معرفت یکے است لالی صابہ کما شہدا را ویدہ ہوا جب الوجود رسد چنانکہ حق تعالی نواید
قریبے نماید ایشان را نشانہا سے قدرت خود و رفتار زمین و آسمان و در جہانہا سے انبیان
و اہل و رحمتہ را نشانہا را و بود و کما آیات بخلق آئنا پیہ برند و تحقیق است معرفت ہم ہا کس حاصل
سے بود کہ جیسے از امور عیبیہ و مکاشفہ شدہ باشد تا از اشیا مظاہری و باطنی ہر دو استلال بر
وجود پاک خاتم کند چہ کہ حق تعالی چنانکہ عالم ظاہر و ابرا سے دلیل معرفت پیدا فرمودہ عالم باطن را
ہم ہا سے ہیں ایجاد فرمود ہیں کہ فقط بعالم ظاہر استلال سے توان آرد و بعالم باطن استلال
کے تو اندر گرفت استلال و انقض است مثلاً نفس کہ طوط ظاہر و باطن سیدار دہر کہ نظر بر نفس
دلیل آرد و باطن آن ہی توانا آرد و دلیل او ہر روشن تمام نشد بکہ باطن نفس مصل نامزد و لیلیک و
معتقل بود دلیل نیست اگر چہ نظر بر نفس ہر یک استلال حاصل توان شد پس باید کہ نظر ہر دلیل
آرد و در تہذیب خلق کو شد تا از عالم ملکوت برو مکاشفہ شود حضرت صلوات اللہ علیہ فرمود کہ اگر
شیاطین بترغیب جہنمی آدم گر دنیا مدے سے جہنم ملکوت ملائت نظر کر و بعد پس بچتن بدان کہ کر

بالطش بنور معرفت و مشاهد و متفح و منور شد که راست اگر چه هر چه چشم ظاهر بکشد و دارد و حق تعالی فرمود که در دنیا که راست در آخرت هم که بود بلکه زیاده که او پس هر یک که مور لایعنی مشغول شده باشد تا که ترفیق الهی رفیق او نیست هر که معرفت الهی نصیب او نمی چاید و در خلوص نفس مکرر است از این سبب حق تعالی او را دور انداخته و از مشاهده او صافیت عقیده خود محجوب گردانید و دیگر معرفت شهودی ضروری بود که باؤل نظر بغیر فکر حاصل می آید چنانچه حق تعالی فرموده ایاریب ترک کفایت نمی کنند که او چه پیش باشد یا است و این درجه معرفت صد یقین اصحاب مشاهده باشد و این استدلال بباطن آیات است بر آیات چنانکه بعضی مشایخ گویند که حق تعالی را تامل از همه چیز دیدیم و این معرفت یقین و احسان بود که استیاد از افعال او دانسته اند و آنکه بسبب اشیا خالق را دانسته و او را اندک بداند و علیه السلام وحی آنکه که اس و او در معرفت مرادانی که حسیست گفت اسے رب نمی دانم حکم شد که او حق قلب است و مشاهده ما و احمد بن عاصم انطاکی رحمه الله تعالی خبر یاب که بر هیچ کس عبطه نمی کنم مگر بر آنکه رب خود را شناخت و کمال خواشن درم تا که مرا معرفت عارفین مجبین حاصل نشود و تمیز معرفت تصدیین را نتوانی کنم واسطی رحمه الله تعالی فرمود که معرفت آن است که بحس خود مشاهده شود و علم آنکه خبر آید بعضی گویند که معرفت اسم علمست که بعد غفلت آید و بعضی جهت بر حق تعالی اطلاق معرفت و عارف نمی کنند که او تعالی در ازل ابد عالم العلم قدیم است و مهیل تشری رحمه الله تعالی فرمود که راه عارف همین است که نفس خود را از پلیدها پاک کرده التزام او را در و نواهی بر خود گیرد و کمال اقتدا به سنت و انجام رعایت آداب بوده قصد صحیح کند و نفس فزکی را بجنب الهی مقرب گرداند این عطا رحمه الله تعالی فرماید که با حق تعالی چنان محال کند که هر چه از او متعالی برسد از انعام و افعال سبقت کرده بر آنه ناخیز نظر کند عجب نباشد اگر باب را رویا و در هوا طیاران کند و کار حق تعالی را عجب است که هیچ از او چه زیاده عجیب نیست شوبلی رحمه الله تعالی را پرسیدند معرفت چیست گفت که چون بخدا تعالی متعلق باشی که اعمال خود را نه بینی و در بسوئے غیر او متعلق نظر اندازی آنکه کامل معرفت باشی و گفته اند که رومی آخرت بر معرفت و شیوا خود بود که چنانکه در دنیا عارف را احاطه ذات و گفته و در پاک حاصل نیست چه اگر او تعالی را در جواب و متناهی منزله است همچنان در آخرت است

بتخلیم خود را ندوشتا به خلاف رضا و تعالی نخواهد کرد و همین است کمال ایمان و کفر تکلیف
 رسول بر رسالت و مرسل را گویند اگر یک چیز آورده رسول را هم نکرده که اگر گشت و اگر این انکار
 علامیه بود که گویند و اگر باطن باشد فائق نامند و از کفر و فائق آنگاه نجات یابد که بدل اعتقاد
 کند که حق تعالی واحد است و لا اله الا هو و کتاب مشرک در روز آخرت و شتر و شتر و جنت و نار
 و غیره و حق است و اندامه تنگی و بدی و نعمه و بدار همه از طرف خدا تعالی است و بزبان انکار
 این عقیدت نماید بار کان اسلام صدق آر و عمل کند و تمام آیات قرآن را کلام ربانی و کعبه را
 قبله و نمود و در امور موافق کتاب و سنت و اجماع است عقیده را سح کند و شریعت نبوی را
 تمایز است قایم ماند و اگر از ادیان باطله تا شب بوده باشد تبری از ان که هم در چنانچه
 اجماع عقیده داشت از ان تصحیح تبری نماید چنانچه مثلاً اگر کسی یهودی بود چوں اسلام آورد
 بجهنم توبه از یهودیت هم تبری کند و بکذا حق تعالی فرمود که با طاعت و نکرش و حق تعالی
 ایمان آورد و بگوید و تقوی دست زد و سر زد خدا الله و تحیم القلایین و معرفت هدایت الهی
 است چنانچه و در حدیث خلیل علیه السلام حق تعالی فرمود که گفت اگر مرا بت کن و ایت نخواهد
 کرد البت اگر و اگر امان با شمس و عایشه رضی الله عنهما رواست که در آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم فرمود که ستون خانه بنی و حجازه باشد و ستون دین معرفت حق تعالی و
 یقین است عقل آن است که قانع بود عایشه رضی الله تعالی عنهما عن کن که قربانت شود
 ایوب بن عقیل فلک مع چه حق دارد فرمود که باز و از نده از معاصی و حریم بر طاعت الهی و معرفت
 الهی اصل دین است و استغفار و عبادت شروع اند و اصل بر فرع مقدم باشد چنانچه حق تعالی
 فرمود که بدان ای عیسی صلی الله علیه و سلم هیچ معبود غیر حق تعالی نیست و استغفار از گناهان
 خود کن و هم فرمود که بے شبهه من معبود که غیر من هیچ کس قابل عبادت نیست پس مرا عبادت
 کن و درین دو آیه معرفت و توحید را بر استغفار و عبادت مقدم فرمود و معرفت و در کتب علم را
 گویند و در حدیث علیه السلام تعلیم آید و نزد صوفیه معرفت علمیه بود که ذات و صفات الهی
 متعلق بود و هرگز شک و ریب بود راه نیاید و معرفت نوالی آنکه حق تعالی را موجود و
 فرود صمد قائم نماند و از کس را با و مشابیهست و اندامه بودا که مشابیه و معرفت صفاتی

اینکه او تعالی بجهت عالم سبب بعید بر یک کلمه قدیر و شافی و توصیف بجهت صفات کمال متبر از همه
 زوال معیوب پندار و توحید بر توحید معرفت است تا آنکه توحید ندارد و معرفت او از جمل
 به تراست و علامت معرفت آنکه شهادت حق تعالی حیوة قلب او گردد چنانچه از انجا فرمود
 علیه السلام گذشت و معرفت شهودی از نقد یقینی بسیار قوی است چنانچه از قول ابن عباس
 انظالمی گذشت و معرفت شهودی آنگاه صحیح شود که بر قلب بمقام رویت و مشاهده رسد چرا که
 معرفت حقیقی در میان رویت می باشد که حق تعالی بعضی حجاب را بر او رفته نور ذات و صفات
 خود را در حجاب می نماید تا معرفت حاصل آید تا آنکه به حجابها تمسک نشود چه اگر حجب
 با کلیه و شود ندیده اسوس الله تعالی امروز خوش گفت قطعه و کو آتی قطعه و کشت بدلا
 حجاب - لقد مات الخلاق اجمعینا و لکن الحجاب لطیف معنی و به
 یعنی قلوب العاشقینا - بے پروه ظهور گر نمایم بے شبهه تمام خلق میرود - این پروردگر
 لطیف چیز است عاشق دل از حیوة گیرد و توحید در کتب چیست که رایک گروانین
 باشد و نزد علما اعتقاد و حدایت حق تعالی کردن و نزد صوفیه حدایت را مشاهده کردن باشد
 و اصل توحید آنکه محرم و کمین را ساکت کند و کمین را اشیاء نماید از جنید رحمه الله
 تعالی کسی گفت که صفت باری تعالی بیان کن جنید رحمه الله گفت که دوست بے
 او نیست او را پس آن مثال نمرود و جنید رحمه الله تعالی فرمود که پس سبب بیا
 میگو شمس که کلام توحید بزبان بنجره گویم و بعضی می نمایند که توحید در تقدیم حارث نیز کردن
 و از حارث روگردانیدن و در مرتبه تقدیم توحید بود و نسبت تا آنکه در توحید خود خود را هم حاضر نمید
 و اگر در حال توحید نفس خود را هم پیش داشت و در حدیث است که حق تعالی در منزل
 واحد و توحید بود و غیر او با او نبود چنانچه در حدیث عمران بن حصین است که حق تعالی بود
 و با او هرگز چیزی نبود و در حدیث لوط علیه السلام بود بعد از آن همه چیز را پیدا فرمود پس چوں
 داشتی که حق تعالی را قبل خلق و بعد خلق خود توحید است و در احادیث است که نیست که او را کسی
 واحد گرداند و توحید او تعالی را را همه توحید است قایم بذات و معنی از غیر خود پس معنی توحید
 آن است که وحدانیت ثابت از لیه را مشاهده نماید چنانکه در حدیث مشاهده غیرات پاک

دلی ماست

له
هم با هم ملازم
الاجم

و صواب همان باشد که موافق شریعت بود و خالص آنکه خاص بود و غیر عمل بدین
 تقویٰ هرگز قبول نکرده حق تعالی فرماید که پس الله تعالی از متقین قبول می فرماید
 و سخبات هیچ کس به غیر تقویٰ نخواهد شد الا بفضل الله تعالی فرمود الله تعالی که سخبات نخواهد شد
 حق تعالی متقین را بهر حال ایمان و تقویٰ صغری اندوایمان و تقویٰ بزرگ را بهر حال
 بعضی اعلاست از بعضی چنانچه حق تعالی فرمود که هیچ گناه نیست برایشان که ایمان آورند
 و عمل صالح نمودند و مطوعات ایشان که قبل تحریر آنها خورده اند اگر تقویٰ کنند و ایمان آورند
 و عمل صالح نمایند باز تقویٰ و ورزند و ایمان آورند پس تقویٰ نهانید و احسان کنند و حق تعالی
 محسنین را دوست می دارد پس درین آیه ایمان را به دو درجه فرمود و درجه را بعد احسان نام
 نهاد و درجه اولی ایمان و قبول شریعت باشد بدون تقویٰ کامل و درجه ثانیه ایمان و عمل صالح
 مع تقویٰ از جمله محرمات و اخذ تسبیحات و این از اول اعلاست و درجه سیوم ایمان
 است مع تقویٰ از تسبیحات و محرمات و حد از مباحات و این از ثانی اکمل است و
 و درجه رابعه ایمان و تقویٰ مع احسان است و فوق ایمان بالحبیب است و این عالم الفین
 بواسطه شهادت بود و تقویٰ این مقام ترک ماسوسه باشد الم را که کتاب الله تعالی
 را به است که ماساک را بر این راه جا و قرب و وصال است و محظی و تارک آں را خسران
 و ذلت نصیب است و و وصول عبارت است از نظر فرمودن حق تعالی بود
 قلب عبد خود بخود پیش و این نور که بر بند و غلبه یافته از حق تعالی مفارق گشته چرا که این
 نور صفته است از صفات الهی و بنده اور القوت نور الهی می بیند چنانچه صفات و صفات
 الله تعالی از طاقبت بشری نیست پس نیست معنی وصال که مشاهده و تلبس و تلبس با حق تعالی
 در آخرت و آنچه اتصال ذات نبات مجیده اندر مذوق است تقویٰ بالله من سائر الخلق
 الله عز وجل خلقوا کذلک و بدانی که در است آخرت هم پاک نیست خدا بدو چنانچه علم ایمان
 و عرفان و توحید و نبی پاک نیست است و آنکه ایمان در دنیا موافق کتاب و سنت و اجماع است
 صحیح نشود و مرکز رویت و حرمت انحبیب و سخا و بدو و هر که در دنیا از صحبت ایمان محروم ماند و در
 آخرت هم بجز خسران حصه ندارد حاصل الکلام ایمان صحیح و تقویٰ هر کس حال اندو هیچ

فصل
 در تقابل ذات

حال ازین هر دو جنبه بودن و در ذات نیست اولی معرفت اطفال و این ایمان و تقویٰ است و معرفت
 و اجابت چنانچه تقویٰ نشود از دست چنانچه حق تعالی فرماید که بشرین تو شهادت تقویٰ است
 و تقویٰ لباس قلب است که از اغوا شیطان پوشیده و می دارد و پاک و تقالی فرمود که
 لباس تقویٰ خیر لباس است و اولی لباس و تقویٰ هیچ منزل چاره نیست و هم فرمود که برایشان
 بکلیه تقویٰ لازم گردانید و ایشان سزا به او بود و صدق که در آن حال است او نیز
 ثمره تقویٰ است حق تعالی فرمود که ایشان نگر و صافان و آنانند که در متقین و علیک
 حق تعالی در کتاب خود نازل فرمود و نیست مگر بر آنست و ایت متقیان چنانچه فرمود که این
 کتاب که در روشناست و هدایت متقیان است و علم را هم به تقویٰ است بود و باید از محنت
 حق تعالی فرمود و تقویٰ کنید و بدانید و هم فرمود که تقویٰ خدا کنید و خود را از محنت شمارا
 خدا تعالی همچنان و در جهات احوال و احوال و حرکات و سکات تقویٰ مطلوب است و تمام
 عبادات را با تقویٰ درین فرموده چنانچه فرمود نماز قائم کنید و تقویٰ کنید و فرمود که در
 سابعین بر شما هم روزه فرض کرده شد شاید متقی باشد و فرمود که از او را به حج گیرید و
 بهترین زادنا تقویٰ است و فرمود که نزد حق تعالی را خون و گوشت خرابیها نرسد بلکه تقویٰ شما
 میرسد و فرمود که در زکات نصیحت شما کردیم پس تقویٰ کنید و فرمود که عفو شما خیر است و بر سر است
 و فرمود که عدل کنید که عدل خیر است بسیار است و تقویٰ و فرمود که روزی حلال طلب خورید
 و تقویٰ و در پدید فرمود که غنیمت که حلال طلب است بخورید و تقویٰ کنید و فرمود که است
 مومنان تقویٰ کنید و هر چه را بخواهید که باقی دارد بگذارد و فرمود که تقویٰ خدا تعالی
 کرد و از حق تعالی خلاص میزد و از جانی که گمان بهستم ندارد و روزی میرسد و فرمود که
 تقویٰ که کرد و الله تعالی بر آنست و از هر کس که تقویٰ فرمود که تقویٰ که کرد و حق تعالی ایشان را
 از دور است که کند و فرمود و تقویٰ کنید و بشنوید و فرمود که عزت شما نزد حق تعالی بکار تقویٰ
 است و فرمود که اے مومنان تقویٰ حق تقویٰ که در آن بکشید و نیز هر کس با سلام علیکم القیاس
 آیات و روایات و بشمار اندو هم حق تعالی بر آنست و ولایت و محبت مومنین متقین را خاص
 فرموده چنانکه فرمود که الله تعالی ولی مومنین است و صابرین را دوست دارد و متقین را دوست

کہ گویا بسو سے الایمیر و دور ہوا سے پردہ ولازم خبر ناری غضب و کبر و آخلاق و طلب جاہ و
 ریاست و نفعت است و چون بریں جہود و چرخ و شعل و برق و غیرہ اسبابا محرقہ ویدہ آید
 این جزا آخر ہم عناصر است و آنچه محرق عالم صلا قانہ و سلاطین فرمود کہ آخر الامر از سر صدیقین
 جاہ و ریاست بدر میگردد و اشارہ ہمیں باشد کہ ایشان از اولاد مہر ناری خلاص می یابند کہ بریں
 وصفت بر اکثر نفوس غالب ہے بود بدانکہ چون مکاشفہ تحقیق است روح سے شود صورت آفتاب
 ویدہ شود و اگر تحقیق قلب شود صورت ماہ تاب و ویدہ اگر صفات قلبی بر ساکب شکل
 سے اندازد بصورت ستارگان شاہد ہے شود و دریں قسم اخیر و اخلاص کذب ہم ممکن است
 مگر کذب محض نے جو دور کہ خالی از او را کہ نفس ح نیست پس منجر و قابل را سزاوار است
 کہ خالق مد رکات روحی را از شوائب خواطر نفسانی تمیز کردہ بقیہ و تایل مد رکات روحی کہ
 و خواطر نفسانی التفات ننماید خیال مجروح خاطر نفسانی است کہ قوت متخیلہ ہر جہود و خیالی
 را با سوادہ پیش نظر نفس میگردد و اندیس مشاہدہ اس خاطر سہاں مشکل اتقان سے شود مثلاً
 اگر کسی با عیہ نفس و مقبول و شہرت خلق مجاہدہ کند و واقعہ بینہ کہ ہمہ ظلمات و کبر
 سجہ سے کفند معبرا بایہ کہ تمیز او نگردد خیال باطل شمارد و بدانکہ اس نتیجہ اشتیاق نفس
 ہوا سے است کہ حسب مزاج و طبیعہ نماید و اگر در خواب این قسم یا اختفاست احلام قرار داد
 شود و غرض جنین اقدار و نام کاذب ہو و قابل تمیز نباشد و بدانکہ اگرچہ در عالم غیب است بعض
 از ان است کہ ظہور او در عالم شہادت ممکن نیست چنانکہ حقیقت و تار و عرش و کرسی و دیوار و قلم
 و ظہور بعض بریں عالم بصورت عارض ممکن است نہ بصورت ذوات و حقیقت خود کو نہ انشان
 بصورت اصلی بجز عالم غیب نمی تواند شد مثل فلانکہ و ارواح مجرورہ چنانکہ جبرئیل علیہ السلام گام
 بصورت و خیمہ کلی و گاہ شکل اعزازی متکفل بود و بعد است سرور عالم صلوات اللہ علیہ حاضر شد
 و ہمہ حاضران مجلس بکن صورت میدیدند و این صورت بختیہ تمیز بینہ گاہ نبود و چہ کہ از تصرف
 متخیلہ بود سے ہر واحد حسب متخیلہ خود و بصورت دیگر ویدہ سے نہ انکہ ہمہ بیک شکل ویدہ سے
 چہ متخیلہ کہ کس بر یک و صفت نباشد حای مثل روحانیات بہر شکل کہ خواہند در این سبب قوت
 اقتضای ایشان است کہ حق تعالی با ایشان عطا فرمودہ و بعض مکاشفات چنان بود کہ در عالم

شہادت از مسافت بعید و اسبیاریا مسافت کفند چنانکہ چوں سرور عالمیان حملی لعل علیہ وسلم
خیر سراج خود رسانید کفار بکار کفار و گوشت کار کفار و گوشتی بگوشت و نماز مسجدی بجهاد و مسجدی بجهاد
ہندم حجاب از نظر شریعت و در بندہ و حکم تو نہا شام فرمودند و ہمچنین از آن جناب عالی
صلوات اللہ علیہ پرسیدند کہ قافانہ کہ بجانب شام رفتہ امروز کجاست فرمود کہ در میان قافلہ و مکہ
یک منزل باقی ست چنانچہ قافلہ روز و روز در وقت صبح و اخل کہ شدہ و ازین ست کہ صدیق اکبر
رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمودہ بود کہ مرا اخیال تھا کہ در تکریم بہت خارجہ و خستہ است پس خستہ زانہ
و از ہمین است کہ ساریہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ را حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ کیس فرمود
بہما و نہ تو جعفر و ہذا اتفاقا ت روز چہمہ بانکفار متفانہ شد طائفہ کفار پس کوہ و دین بودند و
عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ در مدینہ منورہ و در خطبہ بود ہما ندیم فرمودند کہ یا ساریہ اہل بیئہ اوسایہ
از کوہ خند را احکاہ و از حضرت ساریہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ آواز حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ
شنیدہ بالاس کہ ہر اندوہاں طائفہ شقیہ را بجاسے خود رسانیدند ہمیں سانہ و واقعات
مشخخ کہ ہم ہر قسم اللہ تعالیٰ بسیار است و شہرت انہما خارج از شمار باید دانست کہ
فائدہ واقعات براسا کہ آنست کہ ہر سبب آنہما بر صلاح و ضابطہ نفس مرتبی و نقصان
سال و زینہ و سلوک مطلق سے شود و باعث آرام دل سے گرد و در میان حق و باطل و وقار حق
انسانی و شیطانی و حیوانی و سببی و کلینی و کلینی و زونجی و روحانی و فروع و تہذیب حاصل سے آید کہ چوں
بفرض صفات ذمیرہ مثل حرص و بغل و حسد و محبہ و غالب سے آئند تخیل صورت ہر ہر واحد از
صفات ذمیرہ را بصورت حیوانیکہ آل صفات برآں حیوان غالب سے بود و صورت دوزخ و مینا
چنانچہ صفات حرص بصورت عوش و مورچہ سے آید و صفات شر بصورت خنزیر و عجب
بشکل خرس و بغل بصورت کلب و بوز و زہد بصورت مار و کبہ بصورت پتنگ و غضب
ہم بصورت بوز و زہد بصورت سببیہ بصورت شیر و دیگر دوزخ و تہذیب بصورت خر و سببیہ
بصورت غم و صفات شیطانی بشکل شیطانی و حیوان و غولان و کوکرو حیلہ و شکل بواہ و خرگوش
سے آید پس چوں ایں اشکال و بدہ شوند بدانکہ استیلا بر ایں صفات برسا کہ ست تا دور
تطبیق و اجتہاد کو شدہ بر مخرج اوسعی کند و اگر ایں اشکال بر سے بیند کہ مسخر و اذند بدانکہ ایں صفات

عبر سے شود و اگر بندہ کہ اس حیوانات را حق و نقل سے کند خدا کہ از این صفات خلاص می شود
 و چون مکار به و منازعه با اینها نیست و خلقت و کمالی بر ساز و باطن در نشاند تا آنکه از این اشکال
 و خیالات با تکیه بر تفسیر نماید و الله تعالی اعلم و بعضی مقامات سلوک این مقامات عظیم
 براساس الفاعل طریقیه علامت شود که الفاعل طریقی را ابداننا تربیت می کند و بعضی مقامات
 عبرت منان باشد تا که در مقامات غیبی تصرف نماید و از این احتیاج برید شیخ حاجب آموخت
 که سالک تا آنکه سالک در وجود و صفات نفس پیدا و بعد از آنکه سالک در مقام کبر و واحد نشان امارت
 اند که در این مقامات را می توان رفت مگر چون در مقام روحانیات میرسد از اینجا به تصرف
 غیر عبور ممکن نیست پس این مقام درین مقام اگر از بعضی لایست شیخ یا از حضرت سالک سالک علیه یا از
 تجلیات صفات الهی بدو خواهد کرد و البته سالک فنا خواهد پذیرفت تا آنکه فنا و فنا الفنا حاصل
 گشته آید بقا و بقا البقا و تکلیف که مقصود از سلوک است نخواهد رسید و پاداشی که بر واحد
 از دانه تعلیمی و روحی و ملک و روحانی نداشت است که نفس از لذت می گیرد و چنان خوشی و
 قوت و ذوق و شوق می یابد که از باطن طبع و لذات خود باورده به عالم غیب و روحانیات
 و لطافت و اسرار و حقائق کفایت میگیرد و با تکیه به عالم طلب متوجه میگردد و در شرب و مرغم
 خود عالم غیب را قریب و قد علی که کمال آفایش بیشتر و کمال خبر نیست و الله اعلم و بعضی
 کبار فرموده اند که چون شیطان سے و اندک سالک جاہل است و از علوم دین افت
 نیست و او را چیزی کمتر مکار شد از امور غیب شدن گرفت با او مضحکہ تیر می کند و اشتغاف
 و کمال عقل او می کند و حرکت عجیب و غریب و طرہ سے ساز و کبر و پشیمانی می نماید و او را
 چنان ممانعت می کند که کسی از غار و دره بروی گلاب سے پاشد و شیطان این جاہل را
 را سید اغوا خلق کثیر سے نماید و جم غفیر را با غی و راه ضلالت سے راند و بهین سبب
 التقلین صلی الله علیه و سلم فرمود که البتہ یک تفسیر نه شیطان از سر را عبادت و گران است
 و طرح نظر از حدیث عقل هم شایان است چرا که غیبه اگرچه در طاعت و عبادت کمال بود و
 بسبب عمل نکردن غیبه باشد مگر تا هم بقدر خود است بسبب راه است خواهد بود و مسائل
 دین خواهد بود و تحت و این جاہل بسبب جاہل بود که مقرون عبادت فاسد و کمال شقاوت و غرور

منیت علم جبر

است چنانچه را اگر خواهد کرد و او را می رسد شیطان با چند جن آل است که قول او را
 انقاسے سازد که حق تعالی بر کعبه و کعبه فرماید فی الواقع حق تعالی همان صورت دارد و
 چوں بر این اعتقاد آل جاہل را سر شد و کبر و دید و پاک گشت و باز با همیکه در واقع سے بند
 که او فکری برود و در صورتی که کبر و این اعتقاد او خوب حکم سے شود و کبر و کبر و کبر
 بود و مناسک جهنم سے کرد و او اکنون شیطان او را از صحبت علماء دین و مشایخ ابرار که راه ناسے
 حق اند و باطل حق را تمیز سے فرماید من سے کند و می گوید که مثل تو در عالم کسیت تا می رسد
 او رسد و اقتدار او کوی بلکه مثل صفائی و تجلیه تو انبیا علیهم السلام را هم حاصل نشد چنانچه جل شانہ
 بغیر سوال بطریق تو بر تو تجلیات سے فرماید و موسی علیه السلام با آنکه او سوال و میت کرد تا هم
 حکم حق تبارکی شد و فرمود که مرا نمی توانی دید و شیطان با این جاہل سے گوید که تو از عالم یا شیخ
 عارف چراسے روی کرد از انجیل شان و یاد و هیچ کس عالم نباشد و او فکری خود بر تو نشاند
 بیکراں سے فرماید و بفضل و جو خویش تریزه تو سے کند شاید چنان گمان کرد و باشی که شیخ عارف
 از حق تعالی هم که عزیز و بکبر و بصیر و علیم و قوی و متین و مادی است مصلح ناز و یاد و الله
 و بر تربیت و حمایت تو از شیطان حق تعالی زیاده حافظ و قادر است حاشا و گاه چنان نیست بلکه
 حق تعالی ترا از هر کفایت میکند پس چوں این قسم موقوفات چند در چند نموده و فرموده سے کند
 خود شیطان مرشد و شیخ معتمد او بوده و در میان سے و در میان حق تعالی حجاب سے گردد و
 در میان بین و آسمان عرض خود نموده هر گاه سے خواهد بود و سے تجلیات رنگ رنگ میدهند
 و هر گاه سے خواهد و در پردہ سے شود تا آنکه او را در بحر ضلالت غرق میکند و باز از نو عوام رفعت
 و رویش و کمالا نشاند آل جاہل و مزین سے سازد و بر است اقتدار و صحبت سے هم را می طلبد
 و جلد را بر او سے و با کثرت و با کثرت شر القیین و این امر را مشایخ بسیار و تجربه فرموده اند و کوی
 سر گفته اند که راستی نباشد شیخ او شیطان بود و حق تعالی فرمود اگر شما نمی بیند از این ذکر
 یعنی علماء و مشایخ پرسید و سر و علیان صلی الله علیه و سلم که اصحاب من مثل شما نگانند
 بهر که اقتدار انبیا را می بیند و حق تعالی بن گمان را از مولات و اتباع شیطان در آید و قرآن
 جاها بسیار سخن برده فرماید چنانچه فرمود که باریب شیطان دشمن شماست شما را دشمن گیرید

محل شیطان
 یا زنی جاہل

و ہم فرمود کہ اسے جی کو مٹا دینا اور دینا کہ ماور و پرتکار اور جنت خارج کر دینا
و لباس ایشان سلب کنایہ ہر منہ نمود و علی انداز بسیاری از کلمات تاکیدیں می فرماید و طرف
تجلیات است کہ انبیا علیہم السلام با آن مخلوق نشان خود را بفرشتگان و شیطان نجات یافتند و خلیفہ
خود او تعلق فرمود کہ ہر رسول و نبی کہ قبل تو فرستادیم در قرارت او شیطان القادریات خود
کر و ہر گز با حق تعلق القادریات و اورا کر و ہر آیات خود حکم فرمود و ہم قصہ آدم علیہ السلام کہ چہ معاملہ
با حضرت ایشان آن لوحان نمود کہ جسے مخفی نیست پس چگونہ عزاد کرد و فریب او جالبی عیبی حق
نماند و در اس بود و چہ اسخڑ شیطان نگرو و ویدانکہ اکثر جناب را در اہانت سے اندازد و بیکہ
بآن جان کلمات منع و حجتا سے باطل پیش سے کن و سے گوید کہ مقصود شریعت و طریقت ہماں
و حصول مشاہدہ ہست و تو باں مرتبہ خود و سبب ہی و چنانکہ بعد موت کالیف شرعیہ بر تعلق مینور
بعد حصول مقصود ہم جنابان منع تکلیف سے شود پس ہر چہ خواہی کن و گاہ گوید کہ حق تعلق
پروا سے عبادات و طاعات تو اندازد و ترا کہ تکلیف شرعیہ او و صرفت سے تعلق تو تصدیق نفس
و بود و چون ترا چنان ترکہ حاصل شد کہ روحانیات را مشاہدہ میکنی اکنون حاجت طاعت نماز و
گاہ باشد کہ آن جابل اور گناہ متباد کرد و عین حالت عصیان انوار کا ذوق و شوق فرستہ نماید و باز
ورول او انکسے کہ باطنی الانکسے سے گوید کہ الحال اوتو تکلیف متعلق شدہ اند گناہ ہم حاضر تھے
بر اندک عصیان تو بہتر از طاعت گردید و اس ہم تخیلات خیال شیطان و باطل جلیل لعین اندر بر سے
نجات ازین نوابات علماء عظام سبب کثیر مقرر فرمودند چنانکہ یقیناً و اندک ایں طاعتات اربعہ
علیہم السلام اند و انبیا سلام علیہم از ایشان بسیار اقرب و اقرب سے بہ مشاہدہ بود و نہ حقائق و امور
باطن را از ہر ذیادہ سے دانستند و با وجود ایں عظم شان هیچ طاعتی سے حاصل نگذاشتند و ہر او نے
گناہ مجامرت متوانستند بلکہ احتیاط و گناہ و مجاہدہ و عبادت از جہل زیادہ داشتند پس چگونہ
و دیگر سے راندہ بسیار باحت و درست آید و نیز فرمود کہ در قرآن و حدیث هیچ حرف باحت را سو کہ
و کہ سے حال ہر گز گزافہ سے نہ شود بلکہ قرآن و اخبار و احادیث امت ظاہر و باطن چنان تشرید
و جزا قاست حدود و سیاست را بر آنکہ امانت چہ سے از امور مکتلفہ کنایہ سے فرمایند و تعظیم
او امر شریعہ و با جناب نوای چنان تبارک حکم سے کنند کہ از حد و نماز زیادہ باز سے را چگونہ

باحت رہا باشد و مثل ایں بر این برائے بطلان نہ بسیار باحت نزد شیخ و علمائے کرام اللہ
تعالی بسیار راندہ اکثر جناب را آن لعین در تحسین سے برو چنانکہ بالاد کر و کریم کا قول القیام کنند کہ
آنچہ صورت و اشکال مشاہدہ ویدہ می شود عین ذات او تعالی من می بود و بعد از ان مشاہدہ باطل
سے کنایہ و بدین عقیدہ مستحکم سے ساز و گاہ باشد کہ در میان زمین و آسمان ہر عرشے شریعہ و ہر
چنانچہ ایں سخنوں در حدیث ہم وارد است پس آن جابل اور ارب خود اعتقاد کر و ہر سجدہ میکند
و مذہب مجربہ عقدہ عقیدہ سے کن و ایں حدیث کے را در راہ صورت وقوع شدہ کہ او و صحر شیطان
بر عرشے ملحق ویدہ و نظن آنکہ حق تعالی ست سجدہ کر و بعد از ان در بعد از رفتہ پیش جماعت شایخ
حکایت ایں معاملہ کر پس آن گروہ شایخ فرمود کہ او شیطان بود و دلیل آنکہ سرور عالم صلے
علیہ وسلم فرمود کہ برائے شیطان عرشے ست در میان زمین و آسمان کہ برو سے آن لعین و شیطان
الحدیث پس ہما دم آن شخص بر خاست و سجدہ پراہمان خود کر و و نماز سے خود عاودہ نمود و باز
ہماں جا کہ آن لعین را ویدہ بود و برو سے لعنت و انکار ساخت و گفت کہ بے شبہ تو شیطان
لعنوں اتی بر تو لعنت می کنم و تو بخدا سے واحد و توحید یحیی حل شانہ ایمان آورد و برو سے نجات
او بلا سے تحسین و علمائے را سخیں و لایل بسیار انداز انہماست کہ بعد از کہ جلا انبیا علیہم السلام
و تمام اہم با ضیہ و لاحقہ مومنہ و ہمہ شایخ و علماء و خود و بزرگ کین زبان اتفاق و اجماع سے دانند
کہ ذات و صفات او تعالی از تجسم منفرد پاک و هیچ چیز از اجسام و اعراض و غیرہ مشابہت
ندارد و تمام اشیاء مخلوق و محدث اند و حق تعالی خالق و ہدایا و قدیم ازلی ابدی ست و پیدا
است کہ اجماع مقبولان و برگزیدگان بر باطل چگونہ بود و بالضرورة اعتقاد ہمیں جابل باطل ست و
اکثر جہلہ را بر اعتقاد و حصول سے بندہ کر و در قلوب ایشان مقدمات باطل سے اندازد و ایشان ایں
باطیل بنام سے فاسدہ می کنند چنانکہ مشکا شیطان ایشان را چنان می دانند کہ آنچہ از قسم و حقایق
مشاہدہ می کنند اشیاء باطنیہ شائد ہست و اینکہ رویت انہما و خارج سے شود باز چوں مشاہدہ
آید و حیرت را و باطن خود سے منیند و میدانند کہ آنچہ باطن ماست نفس ماست پس حقایق عقدہ
عیضہ مذکور سجدہ ہدایت می آید نفس باطن می بود پس او تعالی ہم نفس را باشد کہ در باطن حلول کر و ست
معاد اللہ منہا و بسیار باشد کہ چوں حال و صاحب خود و زول کر وہ را ایشان غالب آید بقوت ایں

حال ایشان خوار و مکرات مسخ نند پس انکار خدا و سلطان ایشان خیال بود که این حال
 کرد و توانا شد چنانچه است که چنین قدرت خود می نماید و ملکات عادت می کند
 آنکه آن خال برین فریفتی بود و جلوه عقیده که یکدسته نجات ازین فساد چنان است که خور کند و با
 که این تاثیر حال است و حال نظر غایت الهی باشد بر بنده و نظر ناظرین ناظر می باشد مثلاً اگر
 طریقت ستاره آسمان بنیم ستاره و سماوات عین ما و عین نظر مانی توانا شد و این امر بسی مستحکماً
 چنان شود که چون ملک منور و عالم نفس می شود و در خواب یا حال می بیند که او خدا است
 پس نمی تواند که فی الواقع حق خداست که خدا تعالی درین حلول کرده و حقیقت این را هیچ محتاج
 تعبیر و تفسیر نیست اما این شخص هنوز بنده نفس خود است و نفس را محبوب و دوستی را مبرور و خود
 میدارد و این جهت این قسم خیالات می بیند و علائش نیز که اطاعت نفس و دوستی است و
 آنچه خواستش نفس بود بجا می آورد و ریاضت قطع و تلخ او باید کرد و کسی این احوال را خیال محال
 نمکند که چگونه این قسم تحلیلات تواند بود چه اگر این شخص هم مثل دیگران عادت است که ایشان دور
 خواب می بیند که او روح یا آدم یا عیسی و یا موسی یا جبرئیل یا میکائیل یا دیگر فرشتگان یا جانور
 درنده و غیره است و گاه بنده طیران می کند و گاه دیگر عجائب می بیند و بر آن همه این
 منامات تامل می می باشد اگر چه در واقع آن کس مرده و طار و غیره نمی باشد و گاهی غلطی
 حلول چنان آید که صوفی چو از عالم نفس می شود و زکوة و جلال حقیقت و تقاریریه تا آنکه زانده
 در بنده غیر او قائل را و حلاش یار را بلکه نفس خود را هم فراموش کند و چنین است بخانه و در صوفیه
 کرام پس بر جا همان حق تعالی را دیده و از هیچ چیز خبر نداشته اعتقاد میکنند که سبزه او قائل را که
 موجود نیست و انا الحق و کسی موجود و سبزه او قائل نیست و همچنین دیگر شطیحات گوید سامع را
 بشنیدن این کلمات اعتقاد بحلول می آید و نجات ازین عقیده فاسده چنان است که
 صوفی بداند که این قسم سبب آن بود که هر اشیا و دنیا و آخرت فراموش گردید و نفس و صفات
 خود را سهو کرده باشد و علم با سبب این خود متعز می گشت و گرد و حقیقت الامر هم به شغل
 سابق بر این بود و موجود اندویش مقام رسیدن بسیار خوب است که مقام عالمیت مگر این چه
 خطر غلطی است که گاه آن صوفی هم سبب جمل خود بعد از آنکه اعتقاد بحلول می آید پس مر جفا

شیخ کامل شرط است که ازین جمله امان و بدو گاهی چنان می آید که صوفی بمقام رسد که بهر چه
 نظر کند خدا تعالی را می باید و این مشاهده حضرت بود و از حقایق آنکه بهر چه دیدیم و در
 خدا تعالی را یافتیم و بعضی گفتند که بهر چه دیدیم خدا تعالی را قبل آن نیز دیدیم پس چون چنین
 معامله پیش کرد و اعتقاد کند که او قائل در همه اشیا جمل فرموده تعالی الله عز و جل فی لک علوما
 کتب و نجات ازین غرایب چنین است که بدیقین دانند که این حجاب غلظت و کبریا است که
 بهر مکان و دید می شود و پیدا است که حق تعالی بر همه اشیا محیط است و هر شئی بهر شئی و هر
 دانه و از اوست قدرت و در حقیقت نیست در زمین و در آسمان و با این بود تعالی از همه جدا است و خلق از او
 نقایس باطن است پس حلول خلق در وقتان و حلول او قائل و خلق تحصیل است بهر اینها
 و اولیاء و علمای بر خلاف حلول اتفاق دارند و شایع عارفین بمشاهده در یافته اند که حق تعالی
 از خلق جدا است و در خلق هرگز حال نیست پس چگونه این مذہب قابل اعتماد خواهد بود و کلام
 عقیده را خوب بخند و در او که درین مرتبه آفت غلطی حلول بسیار است سبحان الله تعالی
 و انتها و کل مسئله و از مقام و بعضی کبار فرموده اند تا اینجا مصنف کلام شیخ ولی نقل
 فرموده است و الله تعالی اعلم **فصل ۲** بدانکه است مرتبه و سرور عالم اسلام الله علیه شرف
 و قبول حمد است چنانچه حق تعالی فرموده که شما بهترین امتها هستید و هم فرموده که شما را است
 وسط یعنی عدل گردانیده ایم و تاقیام قیامت و دوست و لایست ثابت خواهد ماند چنانچه خضر
 الرسل صلی الله علیه و سلم فرمود که همیشه بیاخته از است من بر حق غالب و قائم خواهند بود و که در
 مد و کرون کسی ایشان را با و امان جز آنکه در علماء اتفاق دارند که آن گروه حاملان دین و علم اند
 که بر آن ایشان حضرت صلی الله علیه و سلم و عارف فرموده که ترازو در دوزخ و الله تعالی شمس را که
 کلام من شنیده و گاه داشت و باز چنانکه شنیده است انسان او اگر در میان دین و غیر حضرت صلی الله علیه
 ایشان را عدول فرمود و او را تبلیغ ایشان صادر فرموده چنانکه فرمود که باید که حاضرین شما ثانی
 را رسانند و ظاهراً است که تلخیص به عدالت صحیح فرمود و بهترین همه درین است صحابه رضوان الله
 علیهم اجمعین اند پس تعین پس ازال تسبیح تعین محمد صلی الله علیه و سلم چنانکه فرموده است
 صلوات الله علیه که بهترین قرون قرآن است با اینها قیاس بقرون من بعد که در قتل است با اینها

و از ابراهیم علیه السلام حکایت است که چو من صبح و فضا بل این است و در صفت خود دید و عا کرد
 که آتی آن گروه را است من گرواں حکم شد که اوناں را وراست تو منی کنم چو اگر ایشان است
 حبیب من صلوة الله علیه پسندد از ابراهیم علیه السلام و عا کرد و اگر آتی اگر اناں را وراست
 من منی گرواںی ورتق من زبان ایشان را صادق و اریس این و عا بر ابراهیم قبول شد
 ازین است که بعد از انقیات آن حضرت خضر العالم صلی الله علیه و سلم حکم با یطعن عن الهوئے
 و در دسے مقرر فرمود که نام ابراهیم علیه السلام در دست و در دیگر مقامات هم و همچنین چو منی
 علیه السلام و در تورات و صفت این است و دیدخواست که آن جماعت است او علیه السلام
 بود حکم شد که وراست تو منی سازم که ایشان است حبیب من اند صلی الله علیه و سلم بازخواست
 که وراں است که وراں حکم شد که نام وراں ایشان و در دست با ایشان متوالی رسید و چو
 اسان عیسی علیه السلام فضا بل این است و در انجیل دید و عرض کرد که آتی آن جماعت را است
 من ساز حکم شد که ایشان است بنی من محمد صلی الله علیه و سلم اند وراست تو منی کنم پس من عا کرد
 که وراں است و اخل کن وایں و عا بر ایشان قبول شد که حق نقانے او شاش را باستان
 بر و تاد آفر زان بر زمین فرو آورد و داخل این است فرماید و بد آنکه صحابی نزد من نما
 مسلمان را گویند که حضرت صلی الله علیه و سلم را دیده باشد اگر چه صحبت و مجالست میسر نیاید باشد
 و بعضی مجالست را شرط کرده اند و این متفقانے عزمه است و قریب قیاس است و نامحی
 نیز بعضی مسلم را گویند که صحابی را دیده باشد اگر چه مجالست با و نشده و بعضی شرط صحبت کرده اند
 و ولی دوست خدا نقانے را اگر بنده دوستی حق نقانے ایمان آوردن با و نقانے بود و چنانچه فرمود
 که الله نقانے ولی ایشان است که ایمان آورد و ندو بعضی کہا گرفته اند که ولایت و تسلیم است
 یکے ولایت عامه و او عبارت است از عداوت و دشمنی حق نقانے بدو ایمان و عداوت
 حق نقانے کفر و نقانے است و این ولایت همه یومنان را حاصل است حق نقانے فرمود که الله
 نقانے و یسے یومنان است که ایشان را از ظلمات کفر بر آورده و بسوئے نور ایمان می آرد
 و و و و ولایت خاصه و او حصه ایشان است که عبادات و طاعات ایشان متوالی و متواتر
 بلافت و در فتوای خود چنانچه تعریف ولی خاص را آن سرور عالم صلی الله علیه و سلم پسندیده شد

ولی دوست
 خدا تعالی

که یا رسول الله صلی الله علیه و سلم اولیا را میستند فرمود سلام علیه که ایشان گروهی است که
 چو من یروند و الله تعالی یا کرد و شود یعنی از دیدن ایشان خدا نقانے یا وید و این ولایت را
 ابو نعیم و طایفه الاولیا نقل کرده و در حدیث قدسی است که بندگان اولیا را و احباب من از خلق
 من ایشانند که بیکر من ذکر کرده شود و من بیکر ایشان ذکر کرده شود و در حقائق السیله گفته که
 علیه علیه السلام فرمود که مجالست کسے و رزیکه دیدن او شمار یا حق نقانے و ما ندو با خرت
 رغبت کنانند و اینست ولایت خاصه سر کفتا الله تعالی و حبیب الطالین الخیر
 ولایت خاصه درین است تا قیامت خواهد بود و حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که بسیار و مانند
 پراگنده و موسی صاحب دو پاچه که کبر و اسے ایشان هم کسے ندارد بسبب ولایت ظاهری
 ایشان اگر آن مردان بر خدا نقانے قسم خورده گویند که فلان کا چنان خواهد شد البته حق تعالی
 ایشان را صادق گردانده و آن کار را همچنان نماید بعضی صوفیه فرمایند که درین حدیث
 دلیل است بر اینکه اولیا الله نقانے خواص بندگان الهی در جهان می باشند و اگر چه بسا ط
 نبوت پیچیده شد و بسا ط ولایت بنور مبداست و بدانکه قطب که آن خورشید است از
 شخص موضح نظر الهی است و در جه عالم و در هر زمان یک می بود و او بر قلب خضر سل صلی الله
 علیه و سلم می باشد پس هوش با یثینید که بعضی کسان عم کرده اند که قطب نزد خدا نقانے
 مساوی بر جنبی می باشد و این خطا عظیمه و الحیا و تخم و جل و حاقبت حبیب است چرا که بنی نبی
 است و قطب قطب بنی بمقام خود است و قطب سجایه خود بنی بدرجهای بسیار فوق
 انقلاب است که قطب صاحب شریعت برگزینیت و بنی صاحب شریعت می بود اگر
 جلاله و ابوال و او تاد و جلاله صلحا و مؤمنین است جمع کرده شود و جمیع فضائل و کمالات
 و در حقاقت ایشان برسم نمود و در بحر نبوت بنی ایشان انداخته شد و همه کمالات ایشان در
 بحر نبوت محو و مٹا شدی گرد و در موج قطره و در دریا اخل می شود پس کسے عاقله را هرگز لائق نیست که
 بشرت جمال کج و ناکی کند و از رتبه اسلام گردن بردارد و ملاک و بر بارگردد و الله ولی الخیر
 و پیدا است که بنی را بنی از ان گویند که از همه غیر انبار قدرانند و او چو که بنو نبی را گویند حق است
 فرمود که یا کن و کنما بسا وریس که او پیشک صدیق بنی است و او را بکان علی اند کرده ایم

علامت علی

مسلم فرمود که در خالص گشتن در حق نشانی است از انجذاب سلام علیهم و نورانی است و ثواب است
 که آنحضرت عالی صلی الله علیه و آله را داشتند و ظاهر است که بجز نور حق که در اجسام نخل می رسد و از اندک نجس
 امتناع خویش را چنان ترکیزد و تصفیه بخشید که همان نور گردیده و نجس پنجه از حکایات کرامات غیره
 ایشان کتب پرستند و چنان مشرت دارند که حاجت نقل نیست و حق تعالی بهم فرمود که هر که
 با حبیب با صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد و نور ایشان پس و پیش ایشان خواهد شافت و
 جلست و دیگر هم فرمود که یا کون روزی را که نور مؤمنین راست و پیش ایشان خواهد شافت و متعین
 گویند که باشد تا ما هم از نور شما چسبیم و بگیریم و ازین هر دو آیه صاف پیدا است که متعین است
 شریعت ایمان و نور هر دو حاصل می گردد و حضرت صلوات الله علیه فرمود که حق تعالی نور را از نور حق
 پیدا فرمود و مؤمنین را از نور حق پیدا فرمود و نیز فرمود که آنی و تسبیح و بصیرت قلب من نور گردان
 بلکه فرمود که نور را از نور کن پس اگر نفس انسان را شسته بود و حال بود و آن نور عالم صلی الله
 علیه و آله را که این عالم فرمودند و چون عاقل است و با اتفاق ممنوع است و گفته اند که ابوالحسن
 نور می رسد و صلی الله علیه و آله را نور می رسد از آن می گفته اند که از ایشان باران نور دیده شد و بسیار خواجه عوام
 از مقام بر صلی الله علیه و آله و شهدا نور کشف می بینند و این نور نفس را که از ایشان است که چون کافران علی می گویند
 نور را در بدن مساریت می کنند و طبع و مزاج بدن میگرد و باز اگر نفس از بدن مجاز می شود
 تمام آن جسم منبع انوار و مغذی آن می باشد چنانچه در حالت حیات و در وقت انقراض بود و الحاصل
 بند و در لازم است که عبودیت نفس خود و نگاه داشتند او و در حضور خوب بجا طاعت تمام
 رعایتند و در و یک لحظه سهو کاملی نکنند چنانکه کتاب این محاطت و رعایت نگاه داشتند
 کسب و اختیار بند است و توفیق فی فضل وجود حق تعالی است و این توفیق و هدایت
 بر اقل و در کتاب عبودیت طریقه و در صورت موت است از نیجاست که کسب یار
 مردم مجاهده و ریاضت و کسب که در تماشای تعالی ایشان را با علی غایبین رسانید و با آنکه انبیا
 حلیم السلام علیهم گرانید و بسیار مردم وین امر کسل کردند و کمال شدند تا که کسل ایشان را
 در کرب اغفل و طبقه مشغله جهنم و کشید لغرض بند بودن و مشغول شدن و برین غلامی و عفت
 فرحت و سرور داشتن شرط اعلی آنکه توفیق نفس است بلکه باید که بر غلامی شود و درین بندگی

عزت خود و انما الله کرامه و قد جلتک و حب حبیبک صلی الله علیه و آله سلم چه جمله این امور
 فرع محبت اند و محبت بی توفیق تو محال است و اکنون بدانکه آنچه بالا از حدیث
 گذشت که موسی علیه السلام در خاک غلطیده بودند ازین سبب بر تبه اعلی رسیدند این غلطیدگی
 ایشان از درین خاک و زمین بود بلکه مراد از غلطیدن نفس در عالم ارواح در خاک
 روحانی و این غلطیدن کسب بند است و طریق این غلطیدگی همان کس دانند که بسالم
 ارواح بود و هر که آموختن این خواهد از ما برین آموختیم که بهیچ وجه و درین راه شیخ گفتن خود
 را با و پیرون ضرورت است و موسی علیه السلام هر روز یکبار این ترغیع می فرمودند و چون حاج
 کمال متوقع شد هر روز هزار بار ترغیع می کردند پس هر قدر که ذات و صفات انسان اعلی اوصاف
 و از هر چه بود عبادت و حمد و حسن ادب و اخلاص و عبودیت و بسبب از هر چه که در شیخ ابوسعید
 ابوالخیر رحمه الله تعالی فرمود که علم نافع علم است که صاحب خود را بعد از آنکه تراضی و بعد
 محاطت عزالت و بعد و مع رغبت زهد می باشد بشده بر آن علم که حال خود را بعد از عجز و کبر و بعد
 خمول گرد و شهرت نثره و بد آن همان علم است که حضرت خضر عالم صلوات الله علیه از او می پناه خواست
 که آنی از علم غیر نافع پناه می خواهم و هم شیخ ابوسعید رحمه الله تعالی فرمود که ابتدا به معرفت
 مثل ستارگان روشن است و او وسط او چو با مشتابه است با هر و آخرش همچو خورشید است
 ظاهر باشد یعنی هر تاریکی را بر او بدل کند و جمله عیب پاک کرد و تجلیات یقین ساحت صدر
 و قلب را بکشف نماید پس رَفَعْنَا اللَّهُ تَعَالَى وَ جَمِيعَ الظَّالِمِينَ وَ بَعَثْنَا عَنْ تَوَكُّلِ الْعَافِينَ
 وَ رَفَعْنَا تَوَكُّلَ الْغَافِلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ الْأَكْمَامِ
 عَلَى جَمِيعِهِمْ سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ عَلَى آلِهِ وَ أَصْحَابِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَ عَلَى سَنَةِ حَمْدِهِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَ عَنْهُمْ

آجمعین آمین یا رب العالمین

تمام شد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شجرہ مشکندہ منظومہ زیبا و لطیف مستدرک ابرم حقیقت آیہ میں آیات اللہ
حضرت سیدنا و مرشدنا حاجی امداد اللہ صاومیت کا تتمہ تفسیرین عالم
بہ عارف حاصل ہے بجزل مقبول بارگاہ غفار الذنوب حضرت لانا مولوی محمد یعقوب
صاحب نانوتوی رحمۃ اللہ علیہ

حمد ہے اور شکر ہے سب اس کے واسطے	عاجزوں کو جسے فرمایا دعا کے واسطے
حمد ہے سب تیری ذات کبریا کے واسطے	اور روز و وقت خستہ لانا نبیا کے واسطے
اور سب اصحاب و آل محبتی کے واسطے	
خلق نے ٹھیلنے میں کیا کیا دعا کی واسطے	ہے تڑا ہی واسطہ مجھ مبتلا کے واسطے
اور بد بھرتی ہے خلقت التجا کے واسطے	آسرا تیرا ہے پر مجھ بے نوا کے واسطے
جسم کر مجھ پر الہی اولیا کے واسطے	
گرچہ لائق ہوں میں بہ کار ہونے کا حصول	پر مراد و عاقل کا کسی صورت حصول
ان بزرگوں کو شفیع لایا ہوں میں سو کر مول	کیجیو عرض میری الہی برکت سے قبول
باتھ آٹھ اٹھنا دل چاہتا ہوں کہ دعا کے واسطے	
شیخ کو سجدہ جوتی اور رخ کو تہانہ نصیب	کر طلب کا اپنی بجا جو ش مستانہ نصیب
خلق کو ہوتا ہے حج زیارت خانہ نصیب	کر مجھے اپنی مدد سے حج مردانہ نصیب
حاجتے امداد اللہ و الطاف کے واسطے	
بے چارہ کفر و کفر شیطاں سے الہی دل میرا	کر مشرف عشق رحاں سے الہی دل میرا
پاک کر طلبات عسبیاں سے الہی دل میرا	کر نور نور عرفاں سے الہی دل میرا
حضرت انور محمد پر دنیا کے واسطے	
اے جہاں سب میں جوتی ہے رحمت سو عبید	ہو سے جو مجھ ساشقی الطاف سے سید

۲ علم اور خزانہ سے سید مہر کر
۱ عالم سید و مصلحت سے کر مہر کر
۲ دولت اخلاص ہی عجب و باریا سے در کر
۱ مولوی قاسم علی شاہ صاحب کتب و کتب
۲ دیوبند مولوی سید
۱ محمد علی شاہ صاحب
۲ مولانا دینی نے
۱ حضرت مولانا سید
۲ محمد علی شاہ صاحب
۱ مولانا سید
۲ مولانا سید

ایسے مرنے پر کروں قرباں یارب لاکھ عبید	ایسی تیج عشق سے کہ لاکھ اگر مجھ کو شہید
حاجتے عبد الرحیم اہل عزا کے واسطے	
جز تیرتی کے کیا ہے نقد میرے بار میں	کچھ وسیدہ ہو قبولیت کا اس سرکار میں
کر دہیدا اور دو غم میرے دل افکار میں	بار پاؤں جس سے اسے باری تر ہو بار میں
شیخ عبد الباقی کے شہرے ریاض کے واسطے	
ایک عالم پر ہونے میں عالم الطاف غیم	کیا عجب ہو لطف ہو مجھ پر بحر رحیم
شرک عسبیاں و ضلالت سے بچا کر اے کریم	کر دامت محمد کو اب راہ صراط مستقیم
شاہ عہد الہما و سید میرا سے کیواسطے	
عقل کی اور ہوش کی کب ہو خیرا ہی مجھے	جاہ و ثروت سے جوتی ہو ابو بشاری مجھے
دین و دنیا کی طلب عزت و سرداری مجھے	اپنے کو چہ کی عطا کر زلت و خواری مجھے
شاہ عہد الدین عزیز و سدا کے واسطے	
محمود عشق محمد میں جو سدا کا انس و جن	چین ایک دم بھی نمودل سے افسانہ بن
و سے مجھے عشق محمد اور محمدیوں میں گن	سو محمدی محمد و درویش راست دن
شہ محمد سعد اور محمدی القیا کے واسطے	
غم ہو تو جو حب کا اور ہو سے تو جو حب کی طلب	حب حب حب حب حب حب حب حب حب حب حب
حب حق حب الہی حب مولا حب رب	الغرض کر دے مجھے جو محبت سدا کرب
شہ محمد عبداللہ شیخ باحقا کے واسطے	
سب تیروں چھوٹے پر ہونے لطف مزید	گرچہ لائق ہوں میں پر ہونے سید تیری دید
گرچہ میں غریب شقاوت ہوں معاف و عید	پر تو حق ہے کہ سے نبی کو تو سید
پوچھو سید اسعد اہل عزا کے واسطے	
نفس شیطاں کا بنا ہوں دوزخ شہ یارب غلام	بن نہیں سکتا ہو مجھ سے ایک بھی نیک کام
قال ابرہہ حال ابرہہ سب سے ابرہہ کام	لطف ہو اپنے میرے کر نامک دین کا نظام
شہ نظام الدین لکھنوی مقتدا کے واسطے	

دین و دنیا کا نہیں کا حیر کو کچھ کمال ہے یہی مبین میر اور یہی سب ملک مال	عشق میں ہووے سدا جلال کیوں کمال یعنی اپنے عشق میں رکھو با جاہ و جلال
شہ جلال الدین جلیل اصفیا کے واسطے	
حیرتی لطافت و عنایت ہونیں ابھی عجیب حب و دنیاوی سے کر کے پاک مجاہد عجیب	دور کتنا جا پڑا میں نے کتنی حیرت خرب اپنے باغِ قدس کی کر میر تو میرے نصیب
عبد قدوس شہ قدس صفا کے واسطے	
ہووے عزت خواری کو جو محمد سے مری کر معطر روح کو بوسے محمد سے مری	اور شرفِ خود ہے تجھ سے محمد سے مری اور نوح چشم کر دے محمد سے مری
اسے خدا شیخ محمد زہنسا کے واسطے	
کر عنایت ایک محبت سوا احمد سے مجھے کر عطا راہ شریعت روئے احمد سے مجھے	اور لگا راہ طریقت بوسے احمد سے مجھے اور دکھا نور حقیقت تو میر احمد سے مجھے
شیخ احمد عارف صاحب عطا کے واسطے	
لطف فرامیض محبت قلب پر باقی کرے کھولے راہ طریقت قلب پر باقی کرے	چمکے جواز شریعت قلب پر باقی کرے کر تجلی حقیقت قلب پر باقی کرے
احمد عبد الحق شہ فاک بقا کے واسطے	
چاہئے جاہ و چشم و درکار کرب و مال دین و دنیا کا نہیں و رک کچھ جاہ و جلال	خواہش علم و ادب ہے غلب فضل و کمال ایک دوزہ درد کا یا حق میرے دلین ڈال
شہ جلال الدین کبیر لاد لیا کے واسطے	
چھپے نام ہے دید و حیرت کبیر اس دین جو کمرِ ظلمت حصیاں سے پیر اس دین	کر سے روشن شعلہ ایمان کبیر اس دین کر منور دھڑکے عرفان سے میر اس دین
شیخ شمس الدین ترک شمس الضحیٰ کے واسطے	
ظاہر و باطن میں کل جا عشق کی ایسی بہار اسے مرے اندر کر ہر قسم ہر لیل و ہزار	دل ہو پرورد اور انکھیں سہا پہل الشکار عشق میں اپنے مجھے نصیب و تیار و قرار

شیخ علاؤ الدین صابر بار صفا کے واسطے	
وہ ملاحیت دے کہ میں قربان ہوں جان سے اور صلاوت بخش گنج شکر عجب خان سے	وہ ملاحیت مجاہد حق تکبلی ایمان سے اور صلاوت ہو کر دول سو جان بھی آسان سے
شہ فرید الدین شکر گنج بقا کے واسطے	
شیخ الفت سہو قمار ہی عام میں گھر گھر شہید عشق کی راہ میں جو سے جو دل لیا اکثر شہید	سے کوئی اصغر شہید اور کوئی اکبر شہید خیر و تسلیم سے اپنے مجھے بھی کر شہید
خواجہ قطب الدین مقبول دلا کے واسطے	
لطف کر عاثر مہول اور بدیت و پادشہ دین بے ترے ہیں نفس شیطان و دے ایمان دین	و شکر و دنیا و دین ہیں میرے کیسے لیں جلد ہو آ کر میرا یار سب دلو گار و معین
شہ معین الدین حبیب بسا کے واسطے	
خاص بندوں پر پختہ آہ کیا کیا لطف عام یا انکی بخشش ایسا بخو دی کا مجھ کو حسام	کر عطا ان کی بدولت جبر و سرکاس اکرام جس سے اٹھے پردہ شرم و حیا و رنگ و نام
خواجہ عثمان ہاشم و حیا کے واسطے	
خیر غم سے مراویں کرے بس سینہ زنگار دو کر کھجور سے غم موت و حیا بے ستار	دندگی تو موت ہو اور موت ہو مجھ کو بہار دندہ کر ذکر شریعت حق سے ل اسکر و گار
شہ شریعت دینی با بقا کے واسطے	
آتش دل ہوئی ہر زردہ سے میر سے منور آتش شوق اسقدر رو لیں مرے میر سے منور	ہو سراسر درد و غم سوز و الم میرا وجود ہرگز نہ ہو سے سو نکھے تری الفت کا دود
خواجہ مود و وحشتی پارسا کے واسطے	
میں ہوں کب تک غم دور کسی تیرے یونانی مال رحم کر مجھ پر تو اب چاہ خدائت سو نکال	لطف کر اور لطف سے اپنی ذرا مجھ کو سنبھال بخش عشق و معرفت کا مجھ کو یار ب ملک مال
شاہ بولوی صفت شہ شہادہ گدا کے واسطے	
کر منور با خدا روئے محمد سے مجھے	شہید کر سادہ مرے محمد سے مجھے

مست اور بخود بناوے محمد سے مجھے	محترم کزوار سے کوئے محمد سے مجھے
بو محمد محترم شاو عطا کے واسطے	
فکرمیں نفس و شیطاں اپنی پائی گھاسے	مجھ کو بچنے کی توقع کیا ہوا اس آفات سے
صدور احمد کی پرست امید تیری ذات سے	کہ بل کر دے سے رے عہد بیان کو حنا سے
احمد ابدال جنتی با سخا کے واسطے	
کب تک حرم ہوں کتبک جوں ارؤزار	کتبک کمال چاک ہوں کتبک گرماں ثار
حد سے گذر سچ و فرقت ابتوا ہی پروردگار	کر مرے شام غزال کو وصل سے روزگار
شیخ ابواسحاق شامی خوش ادا کے واسطے	
ایک نظر سے اس دل ویراں کو تو آباد کر	اس خواب کو تغافل سے نہ یوں برباد کر
شادی و غم سے دو عالم کے مجھے آدو کر	اپنے دروغم سے یارب و لگو میرے شاد کر
خواجہ محمد شاو علوی بوالعلا کے واسطے	
ہو گئی فرقت میں میری عمر ہی ساری بسر	ٹھونڈھٹا کتنا پھر میں کو بکواور در بدر
ہے مرے تو پاس ہر دم لیک میں اندام ہوں	بجش و دوز بصریت جس کو تو آوے نظر
بو جہیر شاہ بصری پیشوا کے واسطے	
دروغم نے عشق کے گھیرا ہوا بیٹھتے	اپنے بیگانہ کی پرواہ اب رہی ہو کب مجھ
عیش و عشرت سے دو عالم کی تہ میں بیٹھتے	چشم گرماں سینہ بریاں کر عطا یارب مجھے
شیخ حدیفہ مرعشی شاہ صفا کے واسطے	
کچھ نہیں پرواہ بھلائی یا ربانی کی مجھے	دہ کی خواہش طلب ہے پارسائی کی مجھے
نہ طلب شایہی کی نہ خواہش گدائی کی مجھے	بجش اپنوزنک طاقت سمانی کی مجھے
شیخ ابراہیم احمد بادشاہ کے واسطے	
ان بلاؤں سے ہوا رب کس طرح بجا لائاں	گھیرے میں ہر طرف سے تیر و سناں
راہزن سے کیسے نہیں وفاق با کردار	تو بچ فرماؤ کو میری اکیں احوستناں
شہ فیصل ابن عیاض اہل علم کے واسطے	

اپنی خواہش کو کر دل کیا عرص میں تیری حضور	میں نہیں لایں کسی صورت سراپا ہوں تصور
کرے دل سے تو اس واحد دہائی کا حرف دور	دل میں آواز کھنکھنیں بھر دے شہادت کا نور
خواجہ عبدالواحد بن بدشاہ کے واسطے	
والد سے میرے گلے میں اپنی ولایت کی رس	کو پریشانی مری اسے واقف ہر دین
کر عنایت مجھ کو تو فخر حسن سے ذوالمنن	تا کہ ہوں سب کام میرے تیری جنت حسن
شیخ حسن بصری امام اولیاء کے واسطے	
کر عطا ہر میں شمار شریعت میرے اب	کر عطا باطن میں اسرار طریقت میرے اب
دور کر دل جو حجاب جمل غفلت میری اب	کھول دیو دل میں در علم حقیقت میرے اب
نادی عالم سلی مشکاکشا کے واسطے	
شوق ہے اس مینہ اکو آتے دیدار سے	ہو عنایت کیا جب ہو کی مہر کار سے
کچھ نہیں مطلب دو عالم کی گل و گلزار سے	کر شرف مجھ کو تو دیدار پر الوار سے
سور عالم محمد مصطفیٰ کے واسطے	
دربدر کتنا بچاؤ کچھ نہ کچھ مطلب حصول	ہر طرف سے ہو کے یوں بامید حصول
آپ اور پر تھے میں ہر طرف سے ہولول	کر توان نامو کی برکت ہو دعا میری قبول
یا الہی اپنی ذات کبریا کے واسطے	
عشق اپنا بھر دے اس میر جو دل افکار پیر	کیا کمی ہو جاتی کی اس سے تیری مگر میں
ان نرگوں تے تیش یارب غرض ہر کا میں	کر شفاعت کا وسیلہ اپنے تو دربار میں
مجھ فریل و خوار مسکین و گدا کے واسطے	
کر لگا و لطف کا منظور وحدت سے مجھے	سو خرابی میں ہوں کہ مورد وحدت سے مجھے
اس دلی نے کر دیا جو دور وحدت سے مجھے	کر دلی کو دور کر پر نور وحدت سے مجھے
اسہوں سب بیکر عمل خالص خدا کے واسطے	
شیخ رے یار کا کرو سے تو پروا نہ مجھے	آشنا اپنے سے بیگانہ سے بیگانہ مجھے
کر دیا اس عقل نے معقل دیوانہ مجھے	کر دیا اس ہوش سے بیہوش مستار مجھے

بآن شاه شهیدان علاج حرمین
 بعد بارے شیخ طریقت
 بعد مادی مادی پیران
 ننگ سحر عشق و سحر معنی
 بآن نواس دریا حقیقت
 لبش چرخ وین شاه محمدی
 بجن بحسب موانج مسانی
 بجن بوسید محض استرا
 سلطان المشایخ صدر اعظم
 بجن صدر ایوان جلالت
 بجن عبد قدوس مقدس
 بجن سرور بستان سعادت
 بجن سرور اهل محارفت
 بجن احمد عبد الحق که افلاک
 بجن مرکز اهل کسالت
 بجن الدین خورشید جانتاب
 بجن بحسب زحمت محبت
 بجن نور چشمان اکابر
 بجن شاه عالی آستان
 لبش الاولیا بدر المشایخ
 بجن خواجہ قطب الدین چشتی
 بجن آنکه شاه اولیاشده
 معین الدین حسن سحر که بظاک

بآن شک عالمک خسته انسان
 بجن مست حق شاه و چکان
 بجن خواب مود و چشتی
 بجن نور کیت اجهر پاک
 بجن ابو محمد مستم شاه
 بجن حاکم شهر ولایت
 بآن لاطیب باں روانها
 بجن شاه والا جاد ممشاد
 بجن ابو حمیرہ زسیب عالم
 بجن آنکه دل در عشق حق لبت
 بجن پورا دهم محو زوال
 بجن زبده نیکو نصیبان
 بجن الواحد بن زبده مبارز
 بجن مقتداست مقتدایان
 بجن شیر یزدان شاه مردان
 بجن سحر حرمت منیع فیض
 علی ابن ابی طالب که خورشید
 بجن آنکه او جان جهان است
 بجن آنکه محبوبش گزشتی
 پسندیدی بحسب عالم آرا
 گزیدی از همه گمان تو او را
 همه نعمت بنام او نمودی
 بآن کو حرمه للعالمین است

سپه سالار نیکان خواجہ عثمان
 شریف زندانی خسته زمانه
 که سگ را مضین اوسا زبشتی
 ابو یوسف چرخ هفت افلاک
 که نور در روز خورشید و شب ماه
 ابو احمد در سحر ولایت
 ابو اسحاق صیقل ساز جانها
 علو و عشق مولا کامل است
 گل باغ سعادت محض آدم
 خدیفه مرغی شیر زمزم
 امیر عالم امیر اہم سلطان
 فضیل ابن عیاض استا کو عرفان
 که بالاشد ذکر و بے بر پرواز
 حسن بصری امام پیشوایان
 در علم لدنی فیض حسمان
 شعله گاه یزدان مطلع منیع
 بنور خاک پائے او خورشید
 خدا سے روضہ اش هفت سماں است
 برائے خویش مطلوبش گزشتی
 جا بگذاشتی باقی جاں را
 نمودی صرف او بر رنگ پورا
 و عسالم را بجام او نمودی
 بدر کاست شفع المذنبین است

بجی سرور عالم محمد
نبات پاک خود کا اصل ہے
شنا سے اوڑھ مقدر و جہان است
ولم انقش بر اطل پاک منہ
کبش از اندر دم الفت عیس
در دم را بعشق خویش تن سود
ولم را محو یاد خویش گرداں
اگر نالا یقین قدرت تو داری
بجانی زشت را مبدل غائی
گناہم را اگر دیدی نگر ہسم
بے گند شہ شام نام را دم
بجیش لطف اسے حکم تو بر سر

وَصَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى سَيِّدِنَا
مُحَمَّدٍ عَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ وَبَارَكَ وَسَلَّمَ

تقریظ نظم و قطع تاریخ طبع اول کتاب امداد السلوک نختہ کلک
گہر سدا کشید و ہر حید عصر مولوی حکیم محمد بن حبیب صاحب
مراد آبادی سلمہ اللہ تعالیٰ

بعد حمد حضرت جاں آفرین
وزیر پس نعت رسول مجتبیٰ
سالکان راہ حق را مشوہ باد
تن بجاں آرای گیہاں آفرین
کا مدار حق در رہ حق رہنما
مژدہ جاں بخش تحصیل مراد

زین کتاب بے نظیر و بے ندید
آنکہ امداد السلوکش نام بہت
من چو گویم وصف این و کشف کتاب
چوں سوادش نور چشم عالم است
ہوش را جان ساز و جانزا ہوش کن
حافظ ضامن شہ عالیجناب
کہ رسالہ کیہ را از مشما
در زبان پارس از تازی زبان
آں چنان کہ دل پسند من بود
آں معانی کش بدل دہم ہنہاں
فاضلہ دیرین ز جہانہ زمین
برامید آں دعا سے مستتر
پائے چم کرد دل پسند شد
پس دے کو امام احدث
ترجمہ کرد آں کتاب لا جواب
لاجرم آں شہ زور گاہ مجید
مولوی فتح محمد از نخست
بعد نقل کا مش آں نیک مرد
رو بروئے آں شدہ الاش خواند
اندیس ایام فرحت التیام
عبد رحمان حکیم جان تن
در مراد آباد بہسرای مراد
نیست مقصودش ازین کار گیر

آنکہ چشم روشنانش مثلش ندید
در حقیقت خضر خاص عام بہت
آفتاب آمد دلیل آفتاب
مدقش گر بیشتر گویم کم است
شہ از شرح حالش گوش کن
عزت حضار را کرد این خطاب
ترجمہ بر کس کہ ساز و بہرما
گوہر افشاںد بر امان بیاباں
در صفا بہ از مد روشن بود
خواہم از حق از برائے آں حواں
قدوۃ ارباب تلقین و یقین
بست از دل بر بیاباں جاں کر
پائے چم را آں دعا ہمراہ نشد
نام پاک و رشید احمد است
آنچنان کہ خواست طبع آنجناب
آں دعا درخواست بہر آں رشید
کردہ نقلش با ہمہ صحت درست
عرض پیش شاہ گنگوہیش کرد
حرف حرفش را بگوش اور ساند
طالب طبعش چو شہر خاص عام
شد مجاز طبع زان شیخ زمن
آمد و بنیاد طبع او نہاد
جزو عار ہمت مردان دیں

بجی رہنما اہل تقصیر + ملا خاص و عام انقضاں کمال + تاج کوشش محمد قاضی نام + آئین شہر حضرت ملا مولوی محمد رفیع صاحب حبیب برائے مولوی
نام اہل حق و اہل صلیق + پناہ بر اہل نفس شیطانی + فیوض غیب را بہر جملہ شام + حضرت مولانا مولوی محمد قاسم صاحب زیادہ کریم علیہ السلام

اسے خدا پیوستہ و ہر دوسرا
 در رخصتے خود دلش پیوستہ
 کو طعینش این کتاب خطاب
 طبع آرا اندرین ایام شد
 بعد طبع این کتاب بے مثال
 سال صومی معنوی چرخ گماشت
 سال صوری طبع راسے رشک
 معنوی سائش اگر خواہی زمن
 بر حکیم مادر رحمت کشائے
 ہر ایک کدش بود در دل برآر
 زندگے بخش دل ہر شیخ و شاب
 منعت بختائے خاص عام شد
 کرد چوں صدیق بیدل فکر مال
 گوش برگشتار اوباید گماشت
 سہ صد افزا بر ہزار و شا زده
 گویش در قطعے فخر زمن

قطعہ تاریخ

طبع چوں گردید این بخش کتاب
 چوں ز مولانا رشید احمد
 بے (بدل) تصدیق مکتوم طبع
 بالیقین اینست امداد السکوک
 گفتش زیباست ارشاد السکوک
 گشت دیش طبع امداد السکوک

۵۲
۳۶
۱۳

ایضاً منہ

چوں ز امر مرشد کامل شیعہ طبع
 مصحح مطبع سال طبع و تصدیق
 ہر عالم ارشد افرا گشت امداد السکوک
 چہ زمین طبع آرا گشت امداد السکوک

۱۶
۱۳

تمام شد

حضرت مولوی رشید رضا عام فوہم کی تصنیف

ہدایۃ الشیعہ	بانی علی بکنوی شیعہ کے دس سوالوں و ایکل شہار کا جو اہلیت دلائل ہے جو دیکھنے سے خلق رکھتا ہے یہ سادہ کنی بار چہا لماب بچہ کیاب جیسا تھا ملتے سے جل اشتہار و موالات بکھر طبع کر لیا گیا		
لا بدۃ المناک	ضروریات حج سہل سیاح ہیں بکھلے مسائل حج میں ایسی سیاح و ضروریات کا طیف معنی ہو گیا		
سبیل الرشاد	یہ سال سبیل مختصر اہل حدیث و خلیفہ جبریل فی فائز طاعت الامام و نقدیہ خبر و کی تحقیق میں حضرت مولانا سے تحریر فرمایا جس کو نہایت متصفنا نامہ از ہر چہ کی وجہ سے موافقین و مخالفین دونوں نے قیام کر لیا ہے اردو		
لطائف شریعہ	بعض مستفادات متعلقہ آیات قرآنی کے جوابات میں فتوے شریعت پر درج فرمایا ہند آیات و روایات شریعت مسلم شریف متعلقہ اضرار حل و حل الجنت		
رسالہ کراہت جہانناہ	مسجد محل میں ملکہ راجعت کی کراہت روایات فقہ و احادیث صحیحہ سے ثابت فرمائی ہے اور وہ عبارات کتب معتبرہ سے حل فرمائی ہیں کہ جن سے منکرین کراہت شیعہ پیدا ہو چکے ہیں		
رسالہ تراویح	فی تقدیرین کار و دار و مذہب مقلدین کا احادیث صحیحہ سے اثبات باہت بیست گشت تراویح		
فکرتیلاو	یہ ایک مستفاد کا جواب ہے جس میں حضرت مولانا معراج اور بیت سے علماء کے مفصل جواب در بارہ مجالس مرد و میلاد مذکور ہیں		
رسالہ جبرہ	اہل حدیث کے ایک فتوے کا جواب ہے جس میں جنہوں نے احادیث و آیات سے بظہر نزدیک ثبوت جبرہ قریبی خوب موہ بدل کر دکھایا تھا اس کا جواب احادیث صحیحہ سے دیا گیا ہے		
رسالہ وقف	اہل حدیث نے یہ ثابت کیا تھا کہ اوقاف قرآنی جبرہ حلال قرار دینا خلاف احادیث و روایات ہے جس حضرت مولانا نے اس کا جواب احادیث صحیحہ سے دیا ہے اور ان کا ثبوت بالسنن و روایات فرمایا ہے		
فکرتیلاو	نہضت علی مدہ لعمدہ کا جواب جہاں جبرہ ہوتا ہے وہاں احتیاطاً الطہر کی حاجت نہیں اور جس جگہ جبرہ درست نہیں ہے وہاں صرف طہر یا جماعت شعلی و رانیام کے اوپر کوئی پکار		
ہدایۃ المحتسب	یہ سال قرأت فائز طاعت الامام میں گپ ہی اپنا تفسیر ہے دیکھنے والا مصنف موافق ہوا مخالف اس کے مطالعہ کے بعد بخوبی اس دعوے پر قادر ہو جاتا ہے کہ قرأت فائزہ غلط الامام ہو کوئی دلیل نہیں ہے کا غلط لائی		
غرائب البینا	در وہرغات مناقب حضرت امام اعظم ابو حنیفہ نعمان ابن ابی بکر ثانی رحمۃ اللہ علیہ کراہت میں	وامیت الرشید ترغیب الصلوٰۃ ایضاح الاولیہ	در وہرغات در وہرغات مقدمین
انعام الشہرہ	از مولانا خلیل احمد صاحب مرکز فوہم	اصل القرینی تحقیق و نقل	از مولانا محمود حسن صاحب

<p>تالیفات حضرت حاجی ملا احمد رضا جمالی فی التفسیر</p>		<p>تالیفات مولانا اشرف علی حسینی صاحب محلہ</p>	
۱۰۰	غیاۃ القلوب	۱۰۰	تحفۃ العارفان
۱۰۱	غزائے سرخ	۱۰۱	ارشاد درمندی
۱۰۲	گلزار معرفت	۱۰۲	لکھنات الاولیہ
		۱۰۳	چراغ اکبر
		۱۰۴	تحفۃ القلوب
<p>تالیفات حضرت مولانا محمد قاسم صاحب نوٹوی</p>		<p>تالیفات مولانا اشرف علی حسینی صاحب محلہ</p>	
۱۰۵	جس مونس کی تقریر سی ہوگی تو جہان سی ہوگا اور جس نے نہیں سنی وہ آپ کی تابعدار ہے سے دریافت کر سکتا ہے کہ آپ کو حق تعالیٰ سے کس درجہ کا علم و فہم فرمایا گیا ہے	۱۰۵	جس مونس کی تقریر سی ہوگی تو جہان سی ہوگا اور جس نے نہیں سنی وہ آپ کی تابعدار ہے سے دریافت کر سکتا ہے کہ آپ کو حق تعالیٰ سے کس درجہ کا علم و فہم فرمایا گیا ہے
۱۰۶	ابحیات	۱۰۶	بعض مہینہ کیں دیکھنے سے پتا چلتا ہے کہ سفیر میں حضرت شہ رجح کو سنا کر صد غار و کتبہ کی خلعت پاتا تھا اس میں حضرت مولانا صلی اللہ علیہ وسلم کی حیات کا اثر تھا
۱۰۷	دہ اشید	۱۰۷	یہ بیرون مائل جواب عراضات
۱۰۸	اجوبہ اربعین	۱۰۸	مشہد میں تالیف فرمائی ہے
۱۰۹	انشاء الیومین	۱۰۹	تقریر فیروز
۱۱۰	تقریر فیروز	۱۱۰	جہاد الاسلام
۱۱۱	جہاد الاسلام	۱۱۱	مباحثہ شامیہ
۱۱۲	مباحثہ شامیہ	۱۱۲	مباحثہ شامیہ
۱۱۳	مباحثہ شامیہ	۱۱۳	مباحثہ شامیہ
۱۱۴	مباحثہ شامیہ	۱۱۴	مباحثہ شامیہ
۱۱۵	مباحثہ شامیہ	۱۱۵	مباحثہ شامیہ
۱۱۶	مباحثہ شامیہ	۱۱۶	مباحثہ شامیہ
۱۱۷	مباحثہ شامیہ	۱۱۷	مباحثہ شامیہ
۱۱۸	مباحثہ شامیہ	۱۱۸	مباحثہ شامیہ
۱۱۹	مباحثہ شامیہ	۱۱۹	مباحثہ شامیہ
۱۲۰	مباحثہ شامیہ	۱۲۰	مباحثہ شامیہ